بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين.

بفرماييد آقا؟

س: مجموعه را پيدا کرديد شما، جلد 13 صفحه 262

س: بفرماييد

س: شما بفرماييد

س: صوت باشد

ج: اول عبارت علامه را بخوانيد ارشاد به اصطلاح

س: چشم، و تثبت بشهادة عدلين او الاقرار مرّتين من اهله، و بالمرة يثبت القول خاصة، اين عبارت

ج: چون به خاطر اقرار ديگر گفت اين مال فلان است، به خاطر نفوذ اقرار ربطی به مسأله حد ندارد،

س: خب در مجمع الفائده فرموده که و تثبت بشهادة عدلين

ج: بفرماييد کم تندتر بخوانيد

س: نه من اين­جا کجا حاشيه زده، بله اين­جا حاشيه زده فرموده که و قوله و تثبته بشهادة عدلين لا شک فی ثبوت سرقة الموجبة للقطع و الغنم بالشاهدين الموصوفين بشرائط قبول الشهاده لانهما حجة شرعيه عندهم و انما لم يثبت بعض الامور بهما مثل الزنا للنص و الاجماع و کذا ثبوتها باقرار سارق فی الموصوف بشرائط قبول اقراره مرتين لان اقرار العقلاء علی انفسهم جائز و هو ظاهر الا انه يلزم اثباتها بالاقرار مرة واحدة ايضاً لکنهم قالوا لايثبت بها السرقه الموجبه للقطع و الغنم و الغنم فقط اما عدم القطع فلاصل و الاحتياط فی الحدود و کان مبناه علی القطع و اليقين و اما الغنم فلانه اقرار بالمال و يثبت المال بالاقرار مرة واحدة اجماعاً و نصاً فيتأمل

ج: نصی نداشت، مثل

26: 2

اقرار العقلاء بود که آن ثابت نبود، چيزهای ديگر متفرقات بود چرا؟ بله بفرماييد

س: و تدل علی عدم قبول الاقرار فی القطع الا مرتين رواية جميل عن بعض اصحابنا عن احدهما عليهم السلام قال لايقطع السارق حتی يقر بالسرقة فان رجع ضمن السرقه و لم يقطع اذا لم يکون شهوداً و قال لايرجم الزانی حتی يقرّ اربع مرات اذا لم يکون شهوداً فان رجع ترک و لم يرجع و هذه المذکورة فی باب السرقه مرّتين

ج: اين کار را مرحوم مقدس اردبيلی شروع کرد اين مقارنه ابواب را اين نبود قبل از ايشان نبود، از اين کارهايي است که ما هی کرديم اين ور و آن به صورت پيشرفته­اش اصلش را ايشان شروع کردند بفرماييد اين کار خوبی است که ايشان ملتفت شدند، اما روايت جميل غير مرسل هم داريم مرسل نيست اما کاملش نيست به اين مقدار آن نيست،

س: و هی تدل علی سقوط حد الرجم بالرجوع ايضا اذا کان الثبوت بالاقرار دون الشهود و لايثبت ان کان

ج: حالا ديگر اين بحث باب زناست ديگر بحث­های خاص خودش را دارد بفرماييد

س: و حمل فی التهذيب علی التقية صحيحة الفضيل و حمل فی التهذيب عن التقية صحيحة الفضيل عن ابی­ عبدالله عليه السلام قال همان روايت فضيل را ايشان آورده و قال لانه موافقة لمذهب بعض العامه و اما رواية التی قدمناه فی انه اذا اقر قطع ليس فيها انه مرة او مرتين بل هی مجمله فاذا کانت الاحاديث التی قدمناه مفصلاً

13: 4

يکون العمل بها،

س: تا اين­جا هم فرمايش شما هيچ نه مرّه و مرتين ندارد مطمئن

ج: نه آن مال کلينی اولش دارد، مرّه واحده را ندارد حتی يقر دارد اما اين مال ذيلش تصريح مره واحده دارد يعنی آنی را که مرحوم شيخ، ببينيد اين را باز می­گويد دو جا شيخ ذکر کرده خب اين را هم دو مرتبه آورده شيخ،

س: حالا عرض می­کنم و ما رأيت قدم رواية فی ذلک غير مرسلة جميل مع انه ربما ترد بالارسال

س: قدمناها در کنارش

ج: عزل، نه در قبل از اين بحث متعرض شده

س: بله، قدم شيخ که گفته قدمناه ايشان می­گويد و ما رأيت قدم رواية فی ذلک

ج: بله تعبير روايتش

س: مرسلة جميل، مع انها ربما ترد بالارسال و ضعف علی ابن حديد الواقع فی الطريق علی ما صرح فی کتب الرجال و فی التهذيب و الاستبصار ايضا مع اشتمالها علی سقوط الحد بالانکار بعد الاقرار مرتين و هو خلاف ما تقرر عندهم کما سيأجی و يمکن ان يقال لکن الحکم مشهور و يمکن جبر الضعف و الارسال بالشهره و هم

30: 5

کثيراً و الاحتياط فی الحدود و البناء علی التخفيف و التحقير و السقوط بالشبهه يؤيده و يمکن ان يستدل عليه ايضاً برواية جميل رواها الشيخ فی التهذيب فی باب الزنا عن ابی عبدالله

ج: خيال کرده دوتاست،

س: دومی است

ج: اينی که سند دارد به اصطلاح مرسل نيست

س: قال لايقطع السارق حتی يقر بالسرقة مرتين و لايرجم الزانی حتی يقر اربعه مرات و ليس فيها الا علی ابن سندی المجهول

7: 6

اوضع سنداً و اصدق من الاولی فتأمل علی ان

ج: علی ابن سندی را هم توضيح داديم ديگر نمی­خواهد الآن، ايشان علی ابن اسماعيل ابن عيسی پسر عموی احمد ابن محمد ابن عيسی است

س: علی ان فی صحة رواية الفضيل

ج: اما عجيب است به عبارت مرحوم کشی توجه نکرده حمدويه که علی ابن سندی همان علی ابن اسماعيل و هو ثقه، يا قبول نکرد آن عبارت را

س: قبول نکرد

ج: بله يا قبول نکرده

س: علی ان فی صحة رواية الفضيل تأمل لاشتراک الفضيل و ابی­يوب بانهما مشترکان

س: اين هم تشکيک می­کند

ج: بله، خيلی بعيد است نه،

س: البته خودش می­گويد الا ان الظاهر انه صحيحه لان ابی الايوب و الخزاز و هو ابراهيم ابن عيسی الثقه،

ج: البته راجع به ابراهيم ابن عيسی يا ابراهيم ابن عثمان اختلاف هست اما اين آقای قاموس نسبتاً مفصل دارد ديگر چون در آن­جا گفته شده مراجعه بشود ليکن به هر حال اين شبهه نيست ما يک شبهه­ای تازگی همين تازگی چند سالی است برای ما پيدا شده راجع به حسن ابن محبوب يک مقداری گير داريم يک کمی رواياتش مشکل دارد گاه گاهی حالا چرايش را هنوز نفهميديم و برای اولين بار ما احتمال داديم نجاشی متعرضش نشده گير داشته چون نجاشی حسن ابن محبوب را ندارد کلاً اصلاً از آن طرف هم درباره­اش می­گويد يعد فی الارکان الاربعه يکی از احد ارکان اربعه است علی ای حال يک مقداری همچون تأمل دارم من، روايات ابن محبوب بايد کاملاً جدا بشود مثل روايت سعد ابن عبدالله غرض ما در سابق کتاب مثل حسين ابن سعيد و حسن ابن محبوب را جزو کتب بسيار معروف مثل کتب اربعه زمان ما می­دانستند، اما انصافاً هردوش مشکل دارد انصافاً، کتاب حسين ابن سعيد به عنوان مصنف است مشکل دارد يعنی بيشتر بايد تأييد بشود و کتاب حسن ابن محبوب الآن نمی­دانم مصنف باشد اما مشکل دارد يک مقداری مشکل دارد بفرماييد،

س: الا ان الظاهر انه صحيحه، لان ابوايوب و الخزاز و هو ابراهيم ابن عيسی ثقه و الفضيل هو ابن يسار ثقه لانهما الواقعان فی مثل هذا السند و قد صرح بهما فی مواضع و مثلها صحيحة اخری قال سمعت اباعبدالله عليه السلام

ج: همين اخری که گرفته،

س: ايشان در جای ديگر

ج: جای ديگر بوده کامل است توجه به تقطيع نشده که اين صحيح اولی قسمت از آن است

س: بعد ديگر همان روايت طولانی چيز را آوردند، بعد در ادامه­اش فرمودند قال الشيخ فی التهذيب بعد نقلها قال محمد ابن الحسن ما تضمن اول هذا الخبر من

49: 8

و الاقرار انسان علی نفسه فی کل حد من الحدود الا الزنا، فالوجه فی استثناء الزنا من بين سائر الحدود انه يراع فی الزنا الاقرار اربعه مرات و ليس ذلک فی شئ من الحدود الاخر

ج: اما اين عبارت شيخ عبارت کلينی بود معلوم می­شود که مره واحده را در صدر ندارد روايت را بخوان دو مرتبه از اول، روايت اين فضيل اين دومی، من خيال می­کردم در صدر کلمه مره واحده را دارد معلوم می­شود ندارد

س: چرا دارد، آری ديگر، من اقرّ علی نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مره واحده حرّاً کان او عبداً او حرة او کانت امة فعلی الامام ان يقيم الحد علی الذی اقر به علی نفسه کان من کان، الا الزانی محصن

ج: به نظرم چيز مرحوم کلينی مرة واحده را ندارد کلمه مره ديشب که خوانديم کلمه مرة واحده را ندارد

س: بله کلينی نداشت

ج: نداشت حالا ببينيم مقارنه کرده ايشان يا نه؟ عمده اين است دقت کرديد نکات فنی اين جور مقارنات را باز مرحوم صاحب معالم انجام داده بين کلينی و بين شيخ در تهذيب، اين­جا اگر ايشان نگفته معلوم می­شود انجام نداده حالا آن تقطيع را که بعيده اصلاً معلوم می­شود به ذهنش نرسيده تقطيع به ذهن مبارکش خطور نکرده ليکن اين روايت را آورده از تهذيب باز آورده بعد هم کلام، اما کلامی که ايشان دارد قال محمد ابن الحسن ظاهرش اين است که من اقرّ عند الامام اطلاق دارد مره واحده ندارد بخوانيد قال محمد ابن الحسن، خود صاحب

س:

30: 10

هذا الخبر من انه یقبل اقرار الانسان علی نفسه فی کل حد من الحدود الا الزنا فالوجه فی استثناء الزنا من بين سائر الحدود انه يراع فی الزنا الاقرار اربعه مرات و ليس ذلک فی شئ من الحدود الاخر

ج: اما کلمه مره واحده ندارد آنی که در بقيه حدود نيست خب سرقت دوبار کافی است چهارتا را آورده و غير چهارتا، غير چهارتا دوتا را هم شامل می­شود خود مرحوم آقای مقدس گفت که ما تقدم اين اطلاق داشت که مطلقاً يقر حملش می­کنيم بر مرتين، معلوم می­شود نسخه کلينی در ذهنش بوده يا حالا اين اصلاً مره واحده را نديده،

س: بله مرحوم چيز حالا ادامه­اش را دارد

ج: بخوانيد

س: بله بعد فرمودند

س: و هی صحيحه

س: بله

22: 11

وهی صحيحه اذ ليس فيها الا ابی ايوب و الفضيل و الظاهر انهما ثقتان کما مرّ و الصريحه فی الاکتفاء فی الاقرار بمرة واحده

ج: خيلی توجه نکرده که يکی است دقت کرديد کاملاً واضح است يکی است تقطيع کرده شيخ اين­ها تقطيع اوليه مثلی که به ذهن­شان نمی­آمده که در مصادر اوليه هم تقطيع کردند،

س: بعد آن تقطيع هم شده باشد می­گويد مره واحده درش آمده در اين قسمت

ج: در دومش آمده بله، اولش نيامده دومش که آمده بله، دومش را اصلاً کلينی حذف کرده احتمالاً مره واحده در دومی بوده که کلينی حذف کرده بفرماييد

س: بله فقط ايشان فرموده باشند و الصريحة فی الاکتفاء فی مرة واحده فی کل حد من حدود الله غير الزنا المحصن و ينبغی ان يختص بالزنا مطلقاً و ان السرقة و الخمر و الزنا المحصن من حقوق الله لان الفرية من حقوق الناس و ان کلما هو من حقوق الله لايحتاج الی الطلب و هو خلاف المقرر عندهم فی السرقه، لعل المراد انه ليس بحق الناس محضاً و انه بعد ترافع و السقوط لايحتاج الی مطالبه بل و ان عفی صاحب السرقه لم ينفع و تدل علی سماع اقرار مملوک اذا مرة واحدة بالسرقه و انه کاف للقطع و هو ايضا خلاف ما تقرر لعل المراد اقرار المولی ايضا و ان الزانی المحصن يجلد ثم يرجع فانه لابد من الشهود الاربعه و انه يجوز

55: 12

فی مطالبة حق حد الفريه و ان الامام يقتل فی القصاص و لکن بعد الطلب الصاحب الدم و لا تدل علی عدم جوازه لصاحب الدم

ج: غرض اين روايت به خاطر من همان اشکالاتی است که من بر حسن ابن محبوب دارم، موارد خلاف زياد دارد، اين­هايي که می­گويي اين­ها خلاف قاعده نيست بايد خلاف قاعده­هايش را بگوييد که در روايات نکاتی هست که مثلاً در باب رجم می­گويد با اقرار رجم نمی­شود حتماً بايد شهود باشد با اقرار ثابت می­شود که اين زانی است اما رجم نمی­شود، حد می­شود رجم نه، رجم بايد حتماً خب اين­ها خلاف ظاهر است، خلاف مشهور است آن ماعز که آمد اقرار کرد چهار بار کرد پيغمبر رجمش کرد، اصلاً حديث رجم فقط در مورد اقرار است علی ای حال من عرض کردم چون اين موضوع يک مقدار مشکل دارد خود من هم يک مقداری مشکل دارم خيلی تا حالا بازش نکردم روايت حسن ابن محبوب تأمل دارد، انصافاً مشکل دارد روايت حسن ابن محبوب، با صحت،

س:

52: 13

ج: مثل همين خلاف قواعدی که الآن ايشان گفت، درش از اين خلاف قواعد دارد بفرماييد

س: بخوانم بازهم بله

س: حالا هنوز اصلش مانده ديگر ايشان اشکال­ها را می­گويد و اين­ها

س: بله بعد می­گويد که حالا اين اشکالات اين روايت بود و صحة الضريس الکناسی

ج: اما آن بالايش معلوم می­شود مره واحده داشته چون بعد می­گويد عبارتش اين است که در متن بالا مره واحده بوده

س: اين­جا هم مره واحده

ج: مره واحده را قبول کرده

س: العبد اذا بعد هم صحيح ضريس کناسی را می­آورد که و هی اذا صحيحة و صريحة فی قبول اقرار المملوک

ج: اين نزد الايضاح به نظر من در ذهنم ضَرِيس است بعضی ديدم ضُرَيس می­خواند به نظرم ضَرِيس باشد نزد الايضاح را بياوريد ضبط کلمه

س: و هی اذا صحيحة صريحه فی قبول الاقرار المملوک علی نفسه بالسرقه مع مرة واحده و حمله فی التهذيب عن ضياف البينه و هو بعيده و يمکن حملها

ج: نه بعيد نيست اصلاً فتوی به عکس است، فتوای دوباره­اش هم اشکال کردند گفتند چون مملوک با اين کار می­خواهد به اصطلاح به مولی ضرر بزند و بعدش هم دستش را ببرند کار نکند، بگويد دستم بريده است کار نمی­کنم، و شبهه دارد

س: گفته که و يمکن حملها علی اذن المولی او اقراره ايضا

ج: بله بعيد است اصلاً ابتداءً بعد ضريس نمی­دانم الآن در ذهنم ضَريس بايد باشد ضُرَيس شنيدم،

س: بعض جاها ضبط کردند ضُريس

ج: شنيدم می­خوانند اما خود من فکر می­کنم در ذهنم از قديم ضَريس است ضريس کناسی، ضَريس ابن عبدالملک

س: بله بعد ايشان می­گويند که نه تمام شد، و می­گويند رواية جميل ضعيفه و الشهرة ليس بحجة و الاجماع غير واقع،

س: ببينيد فان المنقول

س: فان المنقول عن الصدوق القول بالقطع مرة واحده، و الجبر بها مضمحل و البناء علی التخفيف و التحقيق انما يکون مع عدم الدليل

ج: و الجبر چه؟ و الجبر

س: بها مضمحل

س: بها مضحمل

ج: الجبر بالشهره يعنی

س: و البناء التخفيف

ج: چرا شهرت که مشکل ندارد که؟ با اجماع نمی­شود صدوق بر فرض قائل باشد

س: جبر به شبهه

ج: مگر قبول نکند، مثلاً مثل آقای خويي قبول نکنند، خيال کردم مضحمل يعنی جبران نمی­شود چرا؟ جبران که می­شود چون شهرت هست مضحمل يعنی قبول نداريم اصطلاحاً مرادش قبول نداريم

س: بله، بعد و التحقيق و البناء علی التخفيف و التحقيق انما يکون مع عدم الدليل و کذا الاحتياط و السقوط بالشبهه و يؤيده عموم

ج: عجيب حرفی از ايشان سقوط بالشبهه که ساقط نمی­شود که بالاخره چندتا روايت دارند مرتين يک روايت گفته مره واحده روايت مره واحده که کافی است برای شبهه وجود چند روايت در شبهه مرتين اين­که ايشان می­گويد با شبهه نيست جای شبهه نيست، شبهه که شبهه است که تدرء الحدود بالشبهات مگر بگويد باز مضحمل همچون چيزی نداريم

س: مقصود عدم الدليل يعنی می­گويد ما دليل داريم اين­جا

ج: با دليل بله، احتياط می­گويد اولاً احتياط اصلاً معنايش اين است که خلافش نکته باشد ايشان می­گويد اگر بخواهيم به اصطلاح به دليل مراجعه کنيم ديگر حای احتياط نيست اما بحث اين­که شبهه تدرء الحدود بالشبهات که جاری می­شود که

س: با بودن دليل ديگر شبهه کجاست؟

ج: خب همين که دوتا روايت هم داريم که بايد مرتين باشد

س: خب ديگر معلوم است، جميل را که می­گويد ضعيف است

ج: خيلی خوب روايت ضعيف باشد، برایش شبهه که درست می­کند که، فتوای مشهور هم که همين است اين برای شبهه که کافی است که،

س: شهرت هم که می­گويد چيز است

ج: خيلی خوب نباشد اما برای شبهه می­گوييم نه برای حجيت،

س: با بودن يک دليل معتبر روايت صحيحه ديگر چه شبهه­ای

ج: صحيحه لفظاً می­گوييم صحيحه روايتی، يک اشتباهی که شده

س: حالا مطمع خودش را می­گويم

ج: می­دانم، يک اشتباهی، نه برای شبهه، صحيحه يعنی به عبارت ديگر الآن مثلاً می­گويد اين حديث صحيح است و ليکن نشده لذا ساقط می­شود از حجيت، می­گويند اگر صحيح شد عمل نکردند نمی­تواند از حجيت اين کلمه الآن من توضيح دادم، کلمه صحيح الآن در عبارت آقايون آمده آن وقت خيال می­کردند صحيح يعنی حجت، صحيح يعنی سندش صحيح است اما حجت نيست چون اعراض کردند مشهور بهش فتوی ندادند،

س: اگر بپذيريم آن مبنا را

ج: برای شبهه که می­پذيريم برای حجيت اشکال پيدا می­کند، اين­که مشهور که فتوا بهش ندادند که اين مسلم است که، کلينی هم اين را حذف کرده، که اين­ها مسلم، اينها را نقل نکردند اين هم که مسلم است، صدوق هم اين را نياورده اين هم مسلم، اين­ها که همه­اش مسلم است که خود شيخ هم گفته بالاجماع و اخبار اصحاب مرتين، لا اقل شبهه که درست می­کند اما حجيت نه، اما شبهه را که درست می­کند بفرماييد، اين­که خلاف ايشان اگر بشود شبهه درست نمی­کند، مشهور هم اين است

س: آخر ادله آمدند برای اين­که رفع شبهه کنند ديگر اگر ما

ج: خب الآن دست ما نيست ديگر الآن آمده تعارض آمده چه کارش کنيم دست ما نيست؟

س: تعارضی نيست که، آن­که

ج: می­گويد مرتين، ضعيف باشد ليکن عمل بهش برای شبهه ببينيد ضعيف

س:

0: 19

نپذيرفت

ج: ببينيد ضعيف بودن به معنای اين نيست که شبهه توليد نکند، برای توليد شبهه که خوب است،

س: توليد شبهه حاج آقا

ج: با عمل اصحاب

س: تعارض که نشد

ج: چرا ديگر؟

س: تعارض را گفت ضعيف است ديگر ديگر به تعارض نمی­رسد

ج: ببينيد فرض کنيد

س: شبهه را الآن دليل رفع می­کند ديگر

ج: دليل رفع نمی­تواند بکند، می­گويم شبهه که تکوينی است که مادام، اولاً آن روايت که گفتيم ضعيف نيست علی ابن سندی که ضعيف نيست آن به جای خودش آن مبنای آقايون، اما اين اندازه شبهه که درست می­کند جای شبهه که ندارد که بالاخره روايتی است فض کنيد ضعيف خود شيخ که منفرداً اين روايت را آورده، به عنوان روايت شيخ منفرداً آورده، خود شيخ گفته نه آقا مرتين بايد باشد خودش عمل بهش نکرده، نه در تهذيب نه در خلاف، اين هم توليد شبهه که می­کند قبل از شيخ که نياوردند

س: روی اجتهادش بوده ايشان هم دارد اجتهادی­اش را عرض می­کند

ج: می­دانم ما الآن عرض کرديم بحث حجيت، ما حجيت را الآن مطرح نمی­کنيم بحث اين­که توليد شبهه می­تواند بکند برای اين­که دستش را نبريم تا دوبار اقرار بکند،

س: اشکال بنده اين است اگر يک جايي شبهه باشد يک روايت معتبری باشد می­تواند رفع شبهه کند يعنی اثر شبهه را

ج: ببينيد نکته شبهه چه است؟ نکته شبهه سند است بله، اما اگر نکته شبهه شهرت باشد عمل باشد، مصدر واضحی روايت ندارد، همان کسی که روايت را آورده خودش رد کرده، کسی غير از آن را، اين­ها هم خوب شبهه­اش قوی می­شود ديگر، شبهه يک کلمه نيست يک واقعيتی است يک عنوان انتزاعی است، واقعيتش در اين­جا اين طور است عمل اصحاب، عمل خود کلينی، خود کلينی حديث را حذف کرده،

س: بر نمی­گردد به مبنای ما در حجيت خبر

ج: می­گويم فرض کنيد شما فوقش برای حجيت بگوييد اين خبر حجت است فوقش مثلاً

س: بله

ج: اما اين حجيت غير از اين است که شبهه درست نشود شبهه به جای خودش محفوظ است شما يک دفعه می­خواهيد بگوييد با شهرت حجت آن است که دوبار، بله اين هم اين مناقشات اما به هر حال شبهه که شبهه می­شود،

س: يک اشکال اين­که بر کلام ايشان گرفت ايشان می­گويد تخفيف در جايي است که دليل نباشد دليل نباشد و

ج: تخفيف، تخفيف نمی­خواهد، بفرماييد آقا؟ علی ای حال ببينيد اجمالاً مرحوم مقدس اردبيلی نيست به سابقينش خيلی خوب وارد شده، يعنی خيلی توضيح داده نقاط تهذيب را گفته، ديگران نکردند اما اين کار متأسفانه مع الاسف دنبال نشد دقت می­کنيد اين روشی را که ايشان گرفت، صاحب معالم و مدارک گرفتند ديگر دنبال نشد اگر دنبال می­شد خوب بود متأسفانه رفتند روی حجيت باز دو مرتبه، مخصوصاً با آمدن اخباری­ها چون بعد از اين اخباری­ها رشد کردند،

س: اخباری­ها آمدند

ج: اخباری­ها آمدند مشکل زياد شد، دقت کرديد با آمدن اخباری­ها عرض کردم اصولاً کتاب شيخ طوسی در فتوی، اين­جا خيلی تأثير نگذاشت، اين­جا تأثيرش اين است که شيخ طوسی خودش عمل نکرده به اين روايت، قبول نکرده روايت را خب، خود شيخ طوسی زيربار اين روايت نرفته، قبل از شيخ طوسی هم به عنوان روايت نياوردند،

س: زيربارش نرفت خدا بيامرزدش برداشت بی­جهت حمل بر تقيه کرد

ج: می­گويم چون يک روايتی بود در قاضی، تازه آن هم معلوم نيست قاضی فتوی داده، عند رجل من آل عمر اصلاً معلوم نيست رجل من آل عمر فقيه بوده چه کاره بوده؟ عرض کردم مرحوم شيخ طوسی عمل به تقيه را باز کرد در شيعه، چون دنبال حجيت تعبدی رفت، مجبور بود يک کاری بکند، يک علاجی را پيدا بکند،

س: بله

ج: حمل تقيه را در اصل حجيت نياورد در مرجحيت آورد، خب اين خودش درست نبود بايد در اصل حجيت می­آورد نه در مرجحيت، به هر حال ما فعلاً چون در زمانی هستيم که تقريباً ناظر به اين تاريخ هستيم يعنی اين طور نيست که تاريخ بر ما حاکم باشد ما حاکم هستيم بر تاريخ بهتر می­توانيم تصميم بگيريم عمل بکنيم نکنيم، شبهه برای شبهه است اما اين روايت مشکل دارد

س: و در ادامه اين صحبتی که عموم ادله اقرار را ايشان هم می­آورد آقايي

ج: برای غرامت خوب است، چون می­گويد اين مال من نيست مال فلان است

س: و يؤيده عموم الادله الدالة علی قبول الاقرار مطلقا و فی السرقة ايضا بخصوصها

ج: مطلقاً ديگر برای حد که نداريم اقرار،

س: نه آن ادله را می­گويد

ج: آن ادله فقط علی انفسهم

س: به عنوان مؤيد می­آورد

ج: بله می­دانم اما آن مسأله حد نيست حرمت يک چيز است حد چيز ديگر است که، ممکن است اصلاً اين­ها دوتا با همديگر ربطی ندارند با همديگر، حرام حرام است اين مال ديگری است، خب از باب اقرار می­دهند به ديگری يک اطلاقات خيلی قوی هم که ايشان می­گويد نداريم اما اقرار العقلاء است که آن هم اصلاً کلام ندارد که، مگر قاعده­ای

س: اين­که مثل صحيحة الحلبی و محمد ابن عثمان عن ابی­عبدالله قال اذا اقر رجلاً و اين برای آن بخصوصها است برای سرقت است بله آمديم

ج: اذا اقر الرجل علی نفسه

س: اذا اقرّ الرجل علی نفسه انه سرق ثم جهد فاقطعه و ان ارغم انفه، يعنی برغم انفه بوده

ج: بله، علی رغم انفه، يعنی اگر انکار کرد چون دوبار، ندارد که يکبار يا دوبار اين­که از اين جهت ساکت است يعنی به عبارت اخری با اقرار حد جاری می­شود ولو بعد انکار بکند شايد می­خواهد بگويد اين انکار شبهه می­شود، چون در موارد ديگر رسم­شان اين است که اگر گفت اين کتاب مال زيد است نه مال عمر است می­گويند به هردو بايد بدهد، به يکی قيمت بدهد به يکی عين را بدهد،

س: يک تفصيلی ايشان اين­جا بعداً می­گويد احتمالی می­گويد می­گويد احتمال دارد اين بحث عند الامام بودن مهم است، بين آنجايي که عند الامام باشد، بگوييم يکبار مثلاً کافی است اما عندالامام نباشد، بگوييم

ج: بله اين هم می­خواستم بگويم اين يکی از ادله­ای است که اين مسأله را از زاويه اجتماعی نگاه کرده، يعنی به عبارت اخری اگر پيش همين نشسته در يک

5: 25

گفت آقا من دزدی کردم دوتا شاهد عادل هم گفتند آقا ما از ايشان شنيديم اين جاری نمی­شود مراد اين است اما اگر در دادگاه مقابل حاکم گفت امام را هم در اين­جا به معنای قاضی گرفت که علی خلاف القاعده است، لذا يک احتمال دارد که اين روايت بوی روند اجتماعی دارد نه روندی، نه اين­که مثلاً فرض کنيد گفتند آقا ما بوديم شاهد بوديم ايشان نشسته بود و رفقاء هم بودند گفت آقا من از اين خانه سرقت کردم اين کتاب که نيست سرقت از خانه فلانی دو نفری هم پيش حاکم شهادت بدهند اين می­خواهد بگويد که شايد اين لايقطع در اين­جا، نمی­دانم حالا ايشان شرح داده اين نکته را يا نه؟

س: چرا ادامه دارد بعد ايشان نهايتاً بر می­گرده به همان تقريباً مرتين، حالا اين را بخوانيم بد نيست

ج: بخوانيد شما

س: معلوم بشود آقای اردبيلی

ج: معلوم شد چه می­خواهم بگويم معلوم شد يعنی می­خواهد بگويد مرة واحده عند غير الامام

س: عند غير الامام

ج: ولو ثابت هم بشود که اقرار کرده، اين لايترتب عليه، ليکن خصوص عند الامام يترتب عليه آن وقت اين می­شود پديده اجتماعی، اين با فقه شيعه که پديده فردی است نمی­سازد مشکل اين است

س: فرق بين اين­که نسبت به مالش را می­پذيرد نسبت به آن حدش نه نمی­پذيرد

ج: بعد می­گويد آن زائد برش است آن

26: 26

اين طوری است بفرماييد، مثلاً فرض کنيد يک طرف علم اجمالی که می­داند شراب است خورد، حرمت را بنا بر مشهور مرتکب شده چون ارتکاب کرده اما حد برش جاری نمی­شود بفرماييد

س: آن و يحتمل ان يقال

س: و يحتمل ان يقال فرق بين الاقرار عند الامام و غيره فاذا کان عنده يحد بمرة واحده، فاذا اقر عند غيره و ثبت ذلک عنده بالبينه فلابد من مرتين

ج: حالا بينه نخوانده بودم ما گفتم مراد ايشان اين است خودم هم فهميدم می­خواهد چه می­گويد، من چون به ذهنم رسيد اين معنی، امروز داشتم فکر می­کردم خودم به ذهنم رسيد که لذا هم زود گفتم خودم گفتم معلوم شد باهم، هردو اسم­مان احمد است ديگر

س: جمع گفته و هو جمع ممکن غير بعيد بناءً علی القواعد و لکن

ج: نه قواعد نيست نه، اين بناءً برای اين­که فرق بگذاريم بين يک پديده اجتماعی و فردی، دقت کرديد اما بنابر اين­که اين مسأله مسأله شرعی باشد فرقی بين پديده فردی و اجتماعی نيست

س: و لکن ما نجد بذلک داعياً الا رواية جميل و هی لا تصلح للمعارضه حتی يعوِل غيره يا حتی يعوَل غيرها الا ان يقال بجبرها بالشهره و الکثره

س: اين­جا بر می­گرده که روايت جميل را درست کند

س: او يقال ان رواية اخری للجميل ليست بمرسله و لا ضعيفة

ج: البته اين­که ايشان می­گويد علی ابن حديد را شيخ گفته، علی ابن حديد انصافاً تضعيف روشنی ندارد بيشتر دعوای با يونس و اين­ها بوده اشتباه کردند آقايون، ليکن به هر حال چون شيخ هم دارد که و هو ضعيف بعلی ولی الله به نظرم

س: نه سراغ يک روايت ديگرش می­رود جميل را می­گويد يک روايت ديگر

ج: همان روايت ديگر هم عرض کردم دارد، و روايت علی ابن، به نظرم علی ابن حديد شيخ شايد در يک­جايي تهذيب يا استبصار دارد لايعمل بما يختص بروايته يک همچون چيزی شايد داشته باشد ايشان هم نقل می­کند از تهذيب حالا غير از آن مسأله کتب رجالی، فکر می­کنم علی ابن حديد ضعيف نباشد بفرماييد،

س: بله و لا، بعد ايشان می­گويد اين­که

ج: علی ابن حديد با يونس بد بوده ظاهراً نکته­اش اين باشد

س: می­گويد و يحتمل توثيق علی ابن سندی فتأمل

ج: عرض کردم شايد به همين کتاب رجال برگشته، و حق هم اين است که علی ابن سندی و برادرش محمد ابن سندی، آن يکی آخرش يادم نمی­آيد حمام ابن اسماعيل است که است؟ نمی­دانم که است؟ حالا يادم نمی­آيد می­خواستم نگاه کنم امروز رجال، کتاب نجاشی را نشد فرصت نشد،

س: خلاصه اين­جا مشخص نمی­کند نظرشان را البته

ج: دارد از اين ترديدها مرحوم مقدس اردبيلی زياد دارد و اين راه خوبی است خود شک بدايت حرکت به سوی يقين است، کار خوبی است اما پيگيری نشده اصحاب ما اين راه­ها را نرفتند بعد از ايشان اين راه­ها که مثلاً در تهذيب اين يک­جايي اين گفته، استبصار اين جور، اين راه­ها را نرفتند و لذا اين راه­ها به صورت تکاملی مطرح نشد، متوجه شديد چه می­خواهم بگويم،

س: بله

ج: تکامل­ترش همين شد که اين تقطيع شده اصلاً سير حديث در کوفه، در قم، در بغداد روشن شد، و انصافاً اين روايت فضيل مشکل دارد يعنی حالا شيخ صدوق در کتاب مقنع اگر فتوا هم داده نمی­دانم حالا فتوا داده، متن عبارت ايشان بياوريد مال صدوق را در مقنع،

س: بعد اين نظر جناب مقدس را مرحوم شهيدثانی هم بهش توجه دارد

ج: مقدس کامل­تر است مقايسه­اش بيشتر است

س: بله،

ج: حالا چون شايد هم مقدس در نجف بوده فارغ البال بوده،

س: حرف مرحوم مقدس کاملاً توجه دارد و عبارت­هايش را سعی می­کند

ج: نه مقدس از ايشان گرفته تکاملش بخشيده، به عکس نيست نه، به هر حال مقدس نسبت به اين جهات کلامش يعنی انصافاً اين راهی را که ما الآن عرض می­کنيم انصافاً مرحوم مقدس شروع کرده اما تکامل می­خواست، اصحاب ما يک چهار صد سال بعد از ايشان متأسفانه اين راه را تکامل نبخشيدند راه غنا پيدا نکرد يعنی پخته نشد، چکش کاری روش نشد اين راه رفته نشد،

س: بعد ايشان می­گويند که

س: حالا بعد اين همه سال شما بايد

ج: چکش کاری را بايد

س: در مقنع عبارت اين است و ليس علی العبد اذا سرق من مال مولی قطع و الحرّ اذا اقرّ علی نفسه لم يقطع

س: ببينيد اين­جا دارد که تو، مقنعه را می­خوانيد شما،

س: مقنع را می­خوانم

س: مقنع، مقنع مقنع لم يقطع خب،

س: بله لم يقطع، و ان شهد عليه شاهدان قطع،

ج: به عکس،

11: 31

س: نه عبارت را الآن دقت کنيد، صبر کنيد يک لحظه من

ج: شايد مقنع هم دوتا عبارت دارد اين هم ممکن است

س: بله

س: ايشان می­گويد در مختلف محقق اين­جا نوشته می­گويد و الحرّ اذا اقرّ علی نفسه عند الامام مرة واحده

ج: اين اين

س: بالسرقة قطع

س: قطع، بعد می­گويد و فی المقنع لم يقطع، در مقنع لم يقطع است ولی دارد در مختلف نقل می­کند ازش قطع،

ج: که گفته فی المختلف؟

س: آنهايي که حاشيه زدند، آن محقق­ها من نگاه کردم

ج: معلوم می­شود نسخ مقنع مختلف است

س: بعد نه، عبارتی که در مقنع است پشت سرش دليل می­آورد اتفاقاً با متن

ج: اين عبارت که شبيه عبارت فضيل است اصلاً عند الامام دارد و مره واحده است اين عبارت که شبيه عبارت شهيد است امام است خب حالا به هر حال،

س: قرار شد اين عبارتی را که از آقای چيز نقل کرده فکر کنم با اين عبارت بخورد، من يک لحظه من اين را سريع بخوانم

س: خود مقنع دليل می­آورد پشت سرش، دليلش با قطع می­سازد يا لم يقطع؟ پشت سرش دليل می­آورد آخر در مقنع،

س: مقنع دليل نداشت اصلاً

س: به نظرم آورده

س: نه بعدش می­گويد و العبد اذا ابق من مولاه ابق من مولاه ثم سرق لم يقطع و هو آبق فلان فلان می­رود بحث عبد آبق، منتهی بحثی که الآن هست، اين است که در

س: عجيب است که هم مرحوم شهيد، هم مرحوم بعدش هم مقدس اردبيلی قبلشان علامه همه اين­ها نسخه را زدند که

ج: قطع

س: قطع، نسخه­ای که دست اين­ها بوده قطع

ج: معلوم می­شود مقنع اختلاف داشته نسخش، خيلی خوب

س: در فقيه اين جوری است در عبارت فقيه و ان سرق رجل فلم يقدر عليه، بله اين جاست ايشان در فقيه ديشب هم که عرض کردم روايت ضريس را آورده علی ابن رعاب از ضريس

ج: علی ابن رعاب باشد قاعدتاً قبلش حسن ابن محبوب است

س: ايشان ابتدايش به علی ابن رعاب است عن ابی جعفر قال العبد اذا اقر علی نفسه عند الامام، العبد است منتهی، مرة انه سرق قطع و الامة اذا اقرت علی نفسها و عند الامام بسرقة قطعها قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله متی کان العبد من يعلم انه يريد الاضرار بسيده لم يقطع

ج: تعليم

س: اذا اقرّ علی نفسه بسرقه فان شهد عليه شاهدان قطع

س: اين نبوده

س: بعد ايشان فرموده که روی ذلک حسن ابن محبوب عن ابی ايوب عن الفضيل سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول اذا اقرّ المملوک علی نفسه بسرقه لم يقطع و ان شهد عليه شاهدان قطع اما بحث عبد

ج: خب ديشب خواندی اين­ها را که

س: بله، اين­ها نه اين­ها در مقنع گفته بودند که شايد مثلاً مختلف از

ج: نه اين­ها را ديشب خوانديم برويم، خب برگرديم به دنباله بحث، بحث تقطيع به نظر ما يک مقداری الآن متعرض شديم به اين مقدار انشاءالله تعالی کفايت می­کند برگرديم چندتا نکته راجع به تقطيع هست البته اين­ها قاعدتاً مقدمتاً گفته می­شود ليکن چون حالا مواردی را خوانديم در مقام جمع اگر آن نکات را الآن مطرح بکنيم شايد روشن­تر باشد نکته اولی که در اين­جا هست اين است که اين تقطيع به اين صورتی که الآن مطمح نظر ماست اين در قرآن هم هست، يعنی در قرآن بعض وقت­ها قصه حضرت موسی را با يک خصوصيت نقل می­کند يک­جا ديگر همان قصه حضرت موسی، بعض خصوصياتش نيست يعنی تقطيع شده، و البته ما عرض کرديم تقطيع در روايات عامه يعنی در مجامع عامه به خاطر تبويب است، و در روايات ما در چيزی که داريم فقط تقطيع تبويبی نيست به خاطر حجيت هم هست به خاطر جانب فهرستی هم هست اين نيست که فقط تبويب باشد ظاهر قرآن هم از همين قبيل است تبويب است يعنی اگر قرآن يک جايي قصه را طولانی­تر نقل نمی­کند نه اين­که آن که مثلاً طولانی نيست حجت نيست نه بحث حجيت و بحث فهرست و کتاب و اين جور چيزها مطرح نيست در قرآن می­گويد اين بحسب نکته­ای که مطمح نظر بوده اين قسمت را نقل کرده، اين­جا آن نکته نبوده نقل نکرده مثل تبويب می­شود،

س: حتی نقل قول

ج: حتی نقل شبيه تبويب است، تبويبی که گفتند شبيه آن می­شود و بعيد نيست که علمای اهل سنت هم در تقطيع اشکال نکردند رو همان قاعده­ای که گفتيم اين­ها يک قاعده کلی پيش­شان بود که يک مطلبی اگر در قرآن يا سنت قطعی ولو در يک مورد محدود بيايد توسعه می­دهند از آن مورد ديدند خود قرآن کار را کرده آنها هم اين کار را انجام دادند در آيات مبارکه اين کار شده آنها هم در روايات اين کار را انجام دادند اين تقطيع در روايت است،

س: خودشان هم استناد کردند به قرآن

ج: نديدم من، و اگر تقطيع را قبول کرديم که ظاهرش همين طور است شبيه تبويب است، تبويب نيست شبيه بحث حجيت و نمی­دانم کتاب و فهرست و اين­ها ديگر مطرح نيست.

نکته دومی که در اين­جا هست اين است که مراد اين آقايان و مراد ما از تقطيع اين است که يک قسمتی از حديث که خودش يک مطلب مستقلی است قطع شده باشد يعنی برداشته باشد، اما اگر فرض کنيد يک حديثی را نقل کرد، يکی ديگر هم نقل کرد، نيم سطر ازش افتادگی دارد اين ديگر اختلاف نسخه است اين تقطيع نيست اين نکته را دقت بکنيد اين ديگر تقطيع حساب نمی­شود اين اختلاف نسخه است يعنی فرض کنيم مثلاً روايت عمرو ابن حنظله صدرش حدود هفت، هشت سطر است شيخ صدوق کلاً نياورده، بقيه­اش آورده خب اين تقطيع است نسبت به صدر، در وسط آن قسمتی که آورده، فان کان فقيهان عرفا حکمه من الکتاب و السنة يک سطر نيامده اين ديگر تقطيع نيست، نکته فنی را

س: تفاوتش به اين است که استقرار معنايي داشته باشد

ج: يک جمله­ای که خودش بنفسه کامل است اين­جا ممکن است يک کلمه افتاده، يک کلمه کم و زياد شده، مثل اين مرّه واحده بوده يا نبوده؟ مثل ماحجب الله عن العباد در کافی با همان سند نقل کرده، ماحجب الله عن العباد، مرحوم شيخ صدوق نقل کرده ما حجب الله علمه عن العباد اين تقطيع نيست اين را ما تقطيع نمی­گوييم تقطيع عبارت از اين است که يک جمله­ای که کامل حالا يا جمله کامل در روايت است يا يک جمله کامل از يک کتاب است مثل همين روايتی که الآن خوانديم اين فان اقرّ عند الامام مرّه واحده اين جمله کامل حذف شده اما کتاب يک کتاب است مصدر يک مصدر است و آن کتاب فرض کنيم مثلاً حسن ابن محبوب اگر حساب بکنيم يا کتاب همين آقای اخير که اسمش برده شد مرحوم فضيل يا از کتاب ايشان است يا از کتاب حسن ابن محبوب است، مصدر يکی است يک تکه از عبارت نيامده، يک کامل عبارت

س: نه مستقر نشد چون ما فقط مرّه واحده را تا حالا می­گفتيم تقطيع داخلش می­شود

ج: مرّه واحده­ای که نه، کلمه مره واحده جزء اختلاف نسخ است، اما آن يک سطر اذا اقرّ عند الامام علی نفسه بالسرقه مرة قطع اين تقطيع است، اگر يک جمله کامل را حذف کرده آن تقطيع است مضافاً به اين­که

س: کلينی در آن­جا که فقط مره واحده را انداخته

ج: آن تقطيع نيست اختلاف نسخه است دقت، اين

س:

20: 38

شاهد لفظی داشتيم ديگر

ج: ذيلش را تقطيع گرفتيم، اذا اقرّ علی نفسه عند الامام مرة واحده صدرش هم آخر مره واحده داشت آن مره واحده صدرش آن نسخه بدل است اما اين ذيل که يک جمله کامل حذف شده تقطيع مراد اين است اصلاً مراد از تقطيع اين است که يک جمله کامل را که مفيد يک معنايي هست فرض کنيم مرحوم کلينی حديث عمرو ابن حنظله اولش در باب قضاء آورده بقيه­اش ربطی نداشته نياورده اين تقطيع است

س: شما يک فرمايش خوبی داشتيد قبلاً هم فرموديد اين را که امکان دارد راوی اين قسمت را قبول ندارد از جهت فقاهتش قبول ندارد اين مره واحده نبايد بياورد

ج: نمی­کنند، نمی­کنند

س: تقطيع حساب می­شود

ج: نمی­کنند تصرف در متن

س: اتفاقاً اهل سنت هم گاهی يکی از اسباب تقطيع را همين ذکر کرده

ج: اشتباه است

س: گفتند اگر با رأی محدث نمی­سازد

ج: نه يک جمله­ای، يک فتوا اگر با رأيش مخالف است

س: اين قيد هم گاهی

11: 39

ج: خب نمی­تواند دست بزند اين دست زدن در حديث است اين با وثاقت

س: خب همين

ج: نمی­شود اين با وثاقت نمی­سازد اگر واقعاً در متن بوده و ديده مع ذلک حذف کرده که نمی­سازد

س: در جمع گفتيد اين­ها نياورده چون قبول نداشته نياورده

ج: کلام را گفتيم قبول، يک جمله کامل اين نکته،

س: يعنی اين را حذف کند اين دست کردن در روايت نيست

ج: نه، چون اين قسمت، چون اين قسمت اين حکم را قبول ندارد

س:

37: 39

ج: بله يا تقطيع فهرستی يک کتابی است يک صفحه نوشته پنج سطرش را قبول دارد سطر ششم هفتم مطلب ديگری است قبول ندارد آنها را نمی­آورد می­رود به سطح دهم مشکل ندارد که، اگر يک جمله­ای کامل خوب دقت کنيد اما اگر يک کلمه، يک حرف همين حديث لانهم اذا نهوا لاينتهوا همين حديث لانهم اذا نهوا لاينتهون اين در نسخه، مصدر هم يکی است روايت واحده­ای است که از ابن محبوب هم نقل کردند، مصدر هم يکی است هم در کافی آمده هم در کتاب فقيه آمده، آن دارد در کتاب کافی دارد و اهل ذمه آخرش دارد و اهل ذمه، علی به اصطلاح رؤس نساء اهل البواد کذا و اهل الذمه صدوق همان سند و متن را رويش نوشته من اهل الذمه، خب من با واو خيلی فرق می­کند،

س: بله

ج: دقت کرديد مرحوم

س: اين می­شود اختلاف نسخه واقعاً

ج: اين اختلاف نسخه است، مرحوم

س: بله اين اختلاف نسخه است

ج: دقت کرديد من و واو خيلی فرق می­کند خود مرحوم صاحب وسائل اول واو آورده رو آن واو فتوی داده توجه نکرده نسخه صدوق رو، نوشته در کتاب الصلاة فی آخره من اهل الذمه اما توجه نکرده که اين­جا، اين نکات را در باب تقطيع، چون آقا بنا شده چندتا نکاتی را باب تقطيع داريم، نکته اول اين­که تقطيع در قرآن هم هست مثل قضايای انبياء را که نقل می­کند، يکی يک تفصيلی دارد يکی ديگر ندارد اين هست و شايد هم اين سبب بوده که علمای اهل سنت تقطيع را قبول کردند اصلاً چون می­شود آن وقت اين تقطيع قرآن به خاطر حجيت و اين­ها نيست به خاطر تبويب است يعنی نظير تبويب نه تبويب، يعنی يک نکته داشته می­خواسته اين جوری نکته را بگويد، يک بار ديگر که نقل کرده آن نکته مطمح نظر نبوده شبيه تبويب اهل سنت اين قسمتش را،

س:

41: 41

به قياس مولی می­شود

ج: اشکال ندارد نه، و شايد سرّ اين­که اهل سنت قبول کردند تقطيع را در تبويب نکته­اش اين بوده شبيهش را در قرآن ديدند اما ما اضافه بر او تقطيع در حجيت هم بود تقطيع فهرستی هم بود باز آن تقطيعی که احتمالاً فتوا باشد مثل آن قصه هلال و اين­ها هم بود، عرض کرديم اما آنی که در قرآن هست فقط يک قسم است آن­هم شبيه تقطيع به خاطر تبويب.

نکته دومی را عرض کرديم که تقطيع مراد جايي است که يک مطلب کامل برداشته باشد اما اگر مثلاً يک کلمه يا نيم سطری جا به جا شده اين را تقطيع نمی­شود بهش گفت، ما مثال زديم گفتيم همين روايت عمرو ابن حنظله مرحوم صدوق صدرش را اولش را کلاً نياورده اين تقطيع است اولش هم ناظر به ولايت فقيه است، ايشان قبول نداشته کلاً نياورده، از تعارض قاضيين بعد هم تعارض خبرين آورده، اما صدر را نياورده اما در جايي که تعارض خبرين است گفته فان کان الفقيهان عرفا حکمه اين نيم سطر را هم نياورده صدوق اين ديگر تقطيع نيست خوب دقت کنيد، يعنی به عبارت اخری صدوق عمداً حذف نکرده، اين خيلی مهم است بخواهد عمداً حذف بکند اين اختلاف نسخه است نه تقطيع، اين در حقيقت يک نوع اختلاف نسخه، در باب تقطيع يک جمله­ای مثل همين روايتی که امروز هم بحثش را کرديم فان سرق عند الامام مره واحده قطعه اين تقطيع است اما اگر فرض کنيد صدر اين حديث در کافی مره واحده ندارد در تهذيب دارد اين اختلاف نسخه است ديگر اين خيلی نکته­ای است که بايد روش کار بشود، توجه بشود مجرد اين­که مثلاً ما حجب الله عن العباد در کافی آمده با همين سند در توحيد صدوق آمده ما حجب الله علمه عن العباد اين تقطيع نيست،

س: طبق اين بيان جناب استاد در آن مره واحده که ديروز بحث می­کرديم نيامده اين تقطيع حساب نمی­شود

ج: آنی که صدرش اما آنجايي که يک جمله نيامده آن تقطيع حساب می­شود

س: يک قيد کامل هم باشد

ج: حتی يک، چون آن اگر باشد بگوييم ديده و مع ذلک برداشته خيانت است اصلاً

س: نمی­شود بله اصلاً نمی­خورد

ج: حتی اگر مبنايش نيست حق ندارد در روايت دست بزند فوقش نمی­آورد روايت را دقت کنيد اما يک فرازی را کامل اعتقاد ندارد چه در روايت باشد مثل روايت عمرو ابن حنظله چه در فهرستی باشد متن آن نسخه اصل باشد مثل همين روايتی که از به اصطلاح ديروز پريروز از اين کتاب­های مثلی، که حالا مثال­هايش را عرض می­کنم، اين فرق نمی­کند اين نکته را دقت کنيد

س: خيلی عذر می­خواهم بعض از فقهاء اهل سنت بحث از عوامل تقطيع را آوردند گفتند اگر چنانچه يک قسمتی از روايت را مثلی ما هم می­گوييم يک قسمتی از روايت را به خاطر از حجيت بيفتد

ج: قبول کرديم نه قيد،

س: بله

ج: خب نمی­شود يعنی مثلاً يک مطلبی يعنی يک مطلب مستقلی را ايشان قبول نداشته يا در اول بوده يا در وسط بوده يا در آخر، عرض کرديم مثال­هايش را هم زديم، اين وسطش هم اين را قبول نکرده

س: يک روايت امکان دارد که قيدش معارض داشته باشد

ج: خب نمی­تواند بردارد قيد را نمی­تواند بردارد اگر گفت اکرم فقيهاً لبنانياً مثلاً بگويد من اعتقادم اين است که مطلق فقيه اين بايد بگويد نمی­تواند بردارد،

49: 44

در

س: منافات با امانت است

س: يا اگر تقطيع هم هست تقطيع غير جايز است

ج: بله اين، اصلاً تقطيع نيست اين تصرف است،

س: تصرف است بله

ج: پس در نکته تقطيع خوب دقت کنيد بايد يک کلام کامل باشد يک، دو يعنی قطعه نباشد مسأله دوم با التفات اين کار را کرده باشد چون گاهی می­شود خود انسان يک مطلب را نقل می­کند سه سطر از عبارتش می­افتد اين تقطيع نيست حواسش پرت بوده افتاده، الآن در بعض از کتب مثلاً می­نويسند بله اين­جا دو سطر مثلاً در چاپخانه اشتباه کرده چاپ نکردند اضافه­اش می­کنند اين تقطيع نيست در تقطيع تعمد شرط است اما اگر اشتباه کرد يا ناسخ اشتباه کرد يا خود انسان هم اشتباه می­کند ديگر حالا اين جوری نيست که می­گويند نسخه به خط معلم است، خب به خط معلم لذا به نظر ما مثلاً يک عبارتی است شايد شنيده باشيد اختلاف در زيارت عاشوراست يک مقداری از لعن­های زياد در عاشورا در اين نسخه­ قديمی که از مصباح هست يعنی اقدم نسخ خطی مصباح ندارد، اين دعوا هم بين ابن سکون و بين مرحوم به اصطلاح ابن ادريس شد اخيراً خب بعض از آقايون معاصر باز سر و صدا کردند کتاب نوشتند که آقا اين لعن درش نيست و اين در يک نسخه اصلی در حاشيه آمده، مرحوم سيد ابن طاووس هم نوشته در مختصر منهاج که برای مرحوم شيخ طوسی نوشته در آن­جا هم اين لعن آمده علی تقدير اين­که اين مطلب درست بوده که در نسخه مصباح نبوده و مختصر مصباح مرحوم شيخ آورده اين تقطيع نيست اشتباه شده سقط شده بعد اصلاحش کرده اين را ديگر تقطيع نمی­گويند خوب دقت کنيد، به اين تقطيع نمی­گويند خود شما يک مطلبی می­نويسيد چک نويس، پاک نويس که می­کنيد سه سطرش می­افتد بعد در حاشيه­ اصلاحش می­کنيد نمی­گوييد تقطيع کرديم دقت کنيد تعمدی در کار نبوده، در باب تقطيع نکته­ اساسی­اش اين است که متعمداً روی توجه برداشته يا متعمداً حذف کرده من نسخه رسائل مرحوم شيخ انصاری دارم که به قلم مرحوم آشتيانی است، نمی­دانم به شما الآن نشان ندادم يک دفعه هم يک نسخه­ای از آن نسخه

54: 46

از آن نسخه­ای

56: 46

پيش آن وقت جامعه مدرسين آقای جمشيدی بردند،

س: نسخه­ای؟

ج: نسخه مرحوم آشتيانی

س: آشتيانی

ج: از رسائل شيخ،

س: شيخ

ج: هنوز هم رسائل است اسمش اصلاً فرائد نيست، رسالة حجية المظنه اولش اين است و رسالة البرائة و الاشتغال، رسالة الاستصحاب، ديگر به نظرم تعادل و ترجيح است يا تراجيح، چهارتا رساله پشت سر هم است،

س: برد آقای جمشيدی برگرداند يا بر نگرداند؟

ج: بله برگرداند، مال مرحوم آشتيانی بود دست من يک مدتی هم پيش من ماند، به من يک روزی گفت بابا نماند پيش اين، مال جدماست اين نسخه خاندانی ماست اين تاريخ کتابش هزار دويست و شصت و دو است، هجده سال قبل از وفات شيخ است

س: شما برگردانديد آن نسخه را؟

ج: بله به آشتيانی برگرداندم اما خودم کپی ازش گرفتم دارم، کپی نسخه رسائل، اين ديگر اصحّ نسخ رسائل، ليکن شيخ اوائلش را خوب تصحيح کرده بعض جاها يک صفحه را خط زده در حاشيه مرحوم آقای شيخ نوشته اين خط خوردگی صحيح است،

س: صحيح

ج: اين تقطيع نيست نظرش برگشته عوض کرده ما اين را دقت کرديد نکته­ای، يعنی عنايت شده مرحوم کلينی، مرحوم صدوق عنايت کرده هفت هشت سطر را برداشته اشتباه نشده، بعدش هم چون در اين روايت آمده فانی جعلته حاکماً آن آن روايت ديگری از عمرو ابن حنظله دارد که اتفاق علی عدلين اصلاً موضوعش را عوض کرده دقت کرديد اين ديگر اسمش تقطيع است يعنی با توجه برداشته نه اين که مثلاً حواسش پرت بوده اشتباه کرده،

س: ولی اين در روايت جالب می­شود اين جوری، اين موردی که مثال زديد

ج: چرا؟

س: يک جايي را کلاً حذفش کند

ج: مثل همين روايت عاشورا، زيارت عاشورا ديگر حذف کرده بعد اضافه کرده،

س: تعمد کرده نه

ج: تعمداً نه،

س: تعمد

ج: اشتباه کرده، اولاً مختصر مصباح که مرحوم سيد ابن طاووس نوشته، به نظر ما اشتباه کرده سيد ابن طاووس مختصر مصباح از شيخ نداريم، از مثل علامه داريم که بعد باب حادی عشر بهش اضافه کرده، و از آن آقای ديگر هست حليه، ابن که؟

س: بله، ابن باقی؟

ج: ابن باقی هم داريم اما از خود شيخ من در ذهنم مختصر مصباح نداريم حالا نمی­دانم چطور نوشته؟ و اين مطلب که مختصر، من به نظرم اين می­آيد اصلاً اين بحث­هايي نوشته به نظر من شيخ مصباح را در بغداد نوشته، در بغداد که نوشته اين­جا از قلمش افتاده سه چهار سطر مال لعن از قلمش افتاده،

س: چه جوری افتاده عمداً نيفتاده

ج: نه اشتباه کرده ديگر، بعد رفته نجف ده سال نجف بوده خب آنجا فراغ بال داشته، نسخه­ای جديد که در نجف داشته اين عبارت آورده لعن را آورده اين اصلاً مشکل ندارد که، اين تقطيع هم نيست اين­که فرموديد در روايات نيست،

س: تقطيع نيست اما عمداً

ج: مرحوم سيد ابن طاووس

س: اگر به خاطر تقيه نياورده

س: در روايت می­سازد آن­که خط بزند را می­گويم، آن­که خط می­زند بعد خودش بداء برايش حاصل می­شود که اين نه اين نداشته

ج: نه نه اين­که در روايت اين در ما داريم اما نه به اين صورت به مقارنه و اين­ها داريم مثلاً مرحوم سعد می­گويد که قرء عليه کتاب منتخبات سعد و اعلم عليها علامت گذاشت يعنی روايت مقبول را مثلی اين­که خط خوردگی صحيحه است ديگر داريم اعلم دارد، اعلم نه علامت گذاشت، اعلم در لغت عربی يعنی علامت گذاشت،

س: علامت به مقبوليتش

ج: مقبوليت و غير مقبوليت دقت کرديد اين را ما من به نظرم می­آيد اين­که سيد ابن طاووس گفته مختصر مصباح ايشان يک نسخه از مصباح به خط شيخ ديده لعن را دارد، اين خيال کرده مختصر آن است، اين همان مصباح است، مختصرش لذا در، اگر ضبط را دقت بکنيد اگر راست کلام سيد، هنوز من تأمل دارم که شيخ مختصر مصباح نوشت، تصادفاً عجيب هم اين است که مصباح شيخ خيلی نسخ خطی نفيس دارد خيلی نزديک عهدش است، يعنی آن مقدار که از مصباح نسخ نفيس داريم از تهذيب نداريم معلوم می­شود شيعه به دعا و زيارت بيشتر علاقه داشته تا به فقه و اصول، شيخ نه مفيد است مطول است، مصباح مفصل است، مصباح المتهجد ديگر

س: يک کتاب است ديگر

ج: بله اما بزرگ است قطع بزرگ است بله،

س: با تهذيب

ج: تهذيب دو جلد است خب، البته تهذيب را ده جزء کرده به هر حال از کتاب مصباح نسخ نفيس و نفيس ترين نسخه و اقدم نسخ خطی که خيلی قريب به عهد منصف است اين لعن را ندارد، اين لعن­ها را دقت می­کنيد، نسخه­های بعدی دارد اين­ها تصور کردند که اين را بعد اضافه کردند به نظر من اين طور نيست شيخ اول در بغداد نسخه­ای که نوشته و درست هم هست از خط شيخ هم نقل کردند، لعن اثرش افتاده بعد ورداشته تصحيحش کرده در حاشيه درست، يعنی بعد شيخ اضافه کرده اين را ما تقطيع نمی­گوييم خوب دقت کنيد،

س: چه بهش می­گوييم

ج: اشتباه شده تصحيح کرده يا اختلاف نسخه است

س: قبول نمی­شود اشتباه

ج: بله آقا،

س: عمداً نياورده،

40: 51

يک چيز ديگر

ج: خلاف بعيد است،

س: فرض اين­که تقية انجام داده باشد بازهم اسمش تقطيع نيست آخر

ج: اما اين­که،

س: بله تقطيع نيست اما اين­که بگوييم اشتباه کرده چه اشکال دارد؟

ج: نه اشتباه شده حالا فرض کنيد تقيه به قول ايشان می­گويند در بغداد به خاطر تقيه، حالا آن من که به نظرم اشتباه شده اصلاً نه اين طور نيست نه، بعض از نسخ تهذيب الآن، مثلاً در يک­جا دارد که آدم خيال می­کند اين از کتاب علی ابن جعفر از همان نسخه قبلی است بعد معلوم شد نه نسخ شيخ مختلف است حالا بخواهم وارد آن بحث بشوم طولانی می­شود دقت بفرماييد، پس بنابراين تقطيع عبارت از اين است که يک قسمتی که مستقل است متعمداً با اختلاف نسخ فرق می­کند با کم و زيادی متن فرق می­کند، زيارت عاشورای کامل الزيارات مثلاً واهاً يک چيز دارد حلت بفنائک و اناخت برحلک اين را هم دارد اين­ها تقطيع نيستند اناخک برحلک که تقطيع نکرده، اين­ها اختلاف نسخ است اختلاف نسخ معنايش اين نيست که تقطيع باشد، تقطيع آن قسمتی است که ايشان قبول نداشته رو جهتی از جهات، آن قسمت را متعمداً حذف کرده باشد اين نکته دومی که ما درباره تقطيع می­خواستيم نکته سوم يک بحثی است که ما چون در فقه بيشتر رو حجيت کار می­کنيم گاهی اوقات اين تقطيع­ها مؤثر هستند يا در حجيت يا در عدم حجيت حالا اين­ دوتا نکته خيلی مهم، در مسأله حجيت و در کتاب تحف العقول حديث مفصل معاشر العباد هست که خيلی، که جای ديگر هم اول مکاسب مرحوم شيخ آورده، جای ديگر هم نداريم در تحف العقول آمده، علی ای حال خوب دقت کنيد، اين روايت انصافاً جای نيامده ما برای تأييدش دوتا راه داريم خوب دقت کنيد يک راه قبول فتوايش است اين تقطيع نيست مثلاً در اين روايت دارد که لايجوز بيع النجس، ما در روايت لايجوز بيع النجس نداريم،

س: درست است

ج: در ميان اهل سنت دوتا نجس را گفته لايجوز بيعه، اهل سنت بقيه را قياس کردند خب ما هم که قائل به قياس نيستيم خوب دقت کنيد، پس الآن به حسب ظاهر جايي که لايجوز بيع النجس داريم، مثلاً تهذيب، شيخ مفيد در مقنعه دارد، شيخ طوسی در نهايه دارد اين­ها هردو فقه مأثور هستند تا روايت نباشد فتوی نمی­دهند، در روايت هم الآن نداريم فعلاً اين مطلب فقط در تحف العقول آمده، نه اين­که می­گوييم تقطيع است ليکن معلوم است تأثير گذاشته اين در، اجمالاً در اين معلوم می­شود اين حديث اصل داشته و الا معقول نيست ديگر ما الآن در دو کتابی که اعتماد بر روايت دارد داريم، حالا آيا واقعاً از همين گرفته خب احتمالش هست يک مصدر ديگر بوده، چون در اين روايت دارد لايجوز بيعه و لا هبته و لا شرائه و لا امساکه که آقای خويي اين امساک را دليل گرفته بر اين­که اين روايت درست نيست چون کسی نگفته امساک نجس، نگهداشتن نجس

س: حرام است

ج: مثلاً بول را شما در اتاق نگه بداريد البته امروزه در بهداشت امامی خارج می­کند انصافاً انصافاً حرف ايشان درست است با بهداشت عمومی امروز جور در می­آيد آلودگی­ها را نگه نمی­دارند انصافاً اين هست،

س: ان الملائکة لايدخل بيتاً

ج: آن­که خاص است نه، اين در کل نجس و لايجوز امساکه پس ببينيد يکی تأثر فتواست اين يک راه، يک راه ديگر تقطيع است الآن قطعه­ای از همين روايت در کتاب دعائم الاسلام آمده حدود يک سطر، يک سطر و خرده­ای، خودش هم بعد می­گويد و هذا قول جامع من جعفر ابن محمد اين عين عبارت تحف العقول است می­خواهيد بياوريد کتاب عبارت دعائم الاسلام جلد يکش را بياور، و هذا قول خيلی تعبير زيبايي هم دارد و هذا قول جامع من جعفر، اين عين عبارت تحف العقول است،

س: جامع يعنی قاعده کلی

ج: قاعده کلی، اين می­شود شاهد، يکی تأثر فتوا بود، بحث حجيت، اين معلوم می­شود که اجمالاً مطلب بوده و الا چطور به آن رسيده، جای هم ما اين را مطول نداريم الا تحف العقول فعلاً

س: از دعائم می­خوانيد

ج: دعائم الاسلام فهذا قول جامع من جعفر ابن محمد اين يک سطر و خرده­ای است به نظرم يک سطر و نيم

س: در دعائم کوتاه است و عن جعفر ابن محمد جلد دو صفحه هجده، انه قال الحلال من البيوع

ج: همين

س: کلما هو حلال من المأکول و المشروب و غير ذلک مماهو قوام للناس

ج: اين قوام للناس در تحف العقول است اين خيلی نکته لطيفی است که هرچه که جامعه بهش احتياج دارد اين حلال است خب خيلی عجيب است اين خيلی سريان دارد مما هو اين قوام، به نظرم در کتاب تحف العقول قوام للخلق است، للناس است للخلق است؟ خيلی تعبير لطيفی است که اگر

س: مما هو قوام للناس و صلاح و مباح لهم للانتفاع به و ماکان محرم اصله و منهی عنه، لم يجوز بيعه و لا شرائه

ج: عين عبارت اين­جايش، بقيه­اش را ندارد و لا هبته و لا امساک فهذا قول جامع

س: لهذا من قول جعفر ابن محمد قول جامع لهذا المعنی

س: سندی هم ذکر کرده اولش

ج: نه،

س: عن جعفر ابن محمد

س: کتب نسيری­ها

ج: کتب نسيری­ها دقت معلوم می­شود که يک ريشه­ای داشته

س: داشته بله

ج: دقت می­کند و اين التفات خيلی لطيفی داشته صاحب دعائم که اين يک قاعده کلی است که به درد کار می­خورد، به درد جامعه می­خورد،

س: عجيب است هيچ جايي ديگر هم هيچی اين روايت نيامده

ج: نيامده نه، دقت کرديد اين از آن تقطيع­هايي است که در حجيت، با اين­که به حسب ظاهر حجت نيست، يک جايي ديگر هم در فقه الرضا يک قسمتش را آورده، فقه الرضا بيشتر آورده چهار پنج سطر آورده اين به نظرم يک سطر و نيم شد نيست؟ من در ذهنم حدود يک سطر و نيم، يک سطر و خرده­ای

س:

56: 57

ج: ندارد شايد حالا بعدی­ها، دقت کرديد خيلی مما هو قوام للناس، يحل مباح الانتفاع به و انصافاً هم دعائم الاسلام خوب فهميده، حالا چه شد اين می­شود نکته را دقت فرموديد اين در باب حجيت تأثير می­کند معلوم می­شود اجمالاً چيزی بوده،

س: اين در بله،

ج: فقه الرضا

س: و کل مأمور به مما هو قوام للعباد و قوامهم به فی امور فی وجوه صلاح الذی لايقيمهم غيره مما يأکلون و يشربون و يلبسون و يملکون

30: 58

من جهة ملکهم و يجوز لهم الاستعمال، لهم من جميع جهات منافع التی لايقيمهم غيرها من کل شئ يکون له فی الصلاح من جهة من الجهات فهذا کله حلال بيعه

ج: خيلی تأثيرش يعنی جمع و جورش کرده عبارت تحف العقول را، قوام، يقيمهم قوام مردم به اين باشد، الآن انصافاً اين يک نکته­ای است در فقه الرضا چهار پنج سطر آمده، در فقه الرضا از اين عبارت تحف العقول چهار پنج سطرش آمده الآن جايش در ذهنم نيست مراجعه اين يک که ممکن است اين تقطيع يک اشاره­ای باشد که يک اصلی داشته يک نکته­ای داشته که قابل قبول باشد الآن ما از روايت تحف العقول اصلاً نداريم اصلاً عرض کردم من، چون روايت تحف العقول را مرحوم صاحب وسائل تقطيع کرده لطف و حلاوت آن روايت از بين رفته انصافاً، روايت تحف العقول تنها روايتی است که اصلاً نظير ندارد، وجوه درآمد را چهارتا کرده، هزينه را بيست و پنج­تا کرده، بيست و پنج تا وجوه هزينه است چهارتا هم وجود درآمد است که الآن خودش يک بحث اقتصادی است، امروزه خودش يک بحث اقتصادی است

س: در عبارت فقه الرضا اين است، اعلم يرحمک الله ان کل مأمور به مما هو صلاح للعباد و قوام لهم فی امورهم من وجوه صلاح الذی لايقيمهم غيره،

ج: خيلی شبيه عبارت مرحوم

س: ممايأکلون و يشربون و يلبسون و ينکحون و يملکون و يستعملون فهذا کله حلال بيعه و شرائه

ج: اين به عبارت تحف العقول نزديکتر است تا عبارت دعائم،

س: بله،

ج: اين خيلی

س: آن به که آدرس داده؟

س: اصلاً چيز نکرده، نگرفته، چرا ببخشيد بعد از اين­که آن وجوه فساد را هم فرموده، ايشان فرموده که در پاورقی تحف العقول باختلاف فی الفاظه،

ج: توجه، جای ديگر

س: اما در ادامه بعد از وجوه فساد می­فرمايد و روی ان من اتجر، يعنی اين را روی برايش نگفته فقط

ج: نه اين من اتجر اين نيست روايت ديگری آورده بعدش

س: بله می­گويم عرض کنم، در ادامه روی می­گويد اما اين­جا روی ندارد

ج: اين معلوم می­شود ريشه­ای داشته به هر حال در دو کتاب قديمی ما و در يک فتوی مثل کتاب شيخ طوسی و کتاب شيخ مفيد، به هر حال اين نشان می­دهد که روايت تحف العقول يک ريشه­ای داشته به اين مقدار حالا چرا نرسيده به قول آقای خويي مثلاً امساکه را گفته حرام است با اين­که فتوی برش نيست يا اين­که ديدند متن متن علمای است بيشتر نه متن روايي باشد انصافاً عرض کردم اين متن متن عجيبی است يعنی متن شريفی است

س: شيخ نقل نکرده

ج: آه، ايشان بله انصافاً متن شريفی است يعنی متنی است بسيار پر فايده و واقعاً هم شيخ اول کتاب آورده انصافاً مؤثر است اين راجع به،

س: جالب است که در آن رساله شرائع اين جوری نيست، در شروعش اصلاً يک کار ديگری دارد، تقی الله و اجمل فی الطلب و اخفض فی المکتسب، همين داستان فضايش يک فضايش ديگری است فان الرزق رزقان رزق تطلبه

ج: نه معلوم نيست از اين گرفته باشد، نه اين تأثر، آن دوتا تأثر دارد واضح شد

س: نه

39: 61

ج: ندارد، اما اين تأثر را دارد و شيخ مثلاً شيخ صدوق نياورده لايجوز بيع النجس خيلی عجيب است، شيخ طوسی و شيخ مفيد آوردند معلوم می­شود يا روايت ثابت نبوده يا خيال کردند يک نوع اجتهاد است مثلاً سنی­ها دارند لايجوز بيع النجس نه اين­که ندارند اما گفتند قياس است تصريح کردند روايت نداريم، روايت در دو مورد است، دقت کرديد اين يک راهی بود که واقعاً گاهی بعضی از متون که خيلی عجيب است خيلی طولانی است يا مثلاً حالا طولانی هم نباشد فتوايش ابتداءً عجيب است شواهد برايش پيدا کرد، عکس اين را هم باز داريم همين روايت مرسله طويله يونس، يک روايت مرسله­ای دارد يونس در باب اقسام حيض و مستحاضه و پيغمبر سه جور فرمودند، حدود شايد دو صفحه باشد دو صفحه و نيم است خيلی طولانی است خيلی، مرسله طويله بهش می­گويند خيلی روايت طولانی است،

س: بعيد است کلش حديث باشد

ج: حالا نه مشکلش چه است دقت کنيد من می­خواهم بحثی الآنی که الآن می­خواهم مطرح کنم بگويم، حالا آن حديث هست نيست؟ آن شواهد خارجی­اش آن بحث­های ديگری است مشکل اين است که محمد ابن عيسی عن يونس عن غير واحد عن ابی عبدالله خود آقای خويي هم اول، اين طور که آقای ابطحی به من می­گفتند اشکال داشتند مثلی که آقای ابطحی گفت من براي ايشان اثبات کردم که حديث قابل اعتماد است و ايشان قبول کردند در درس هم حرف­های من را گفتند حالا، خلاصه­اش اين است که ايشان گفتند چون گفته غير واحد معلوم می­شود که راوی بيش از يک نفر است، بيش از يک نفر بود قابل قبول است ولو الآن نشناسيم مثلاً خبر قابل قبول است اين روايت، مشکل اين عکس آن است مفردات يعنی قسمت­های از روايت به هيچ سندی فعلاً پيش ما نيامده اين هم خيلی عجيب است اين دقت فرموديد، گفتم گاهی اوقات يک تقطيع شواهد حجيت می­آورد، گاهی هم عکسش می­شود اين مال عکسش است چون وقتی گفت غير واحد، هفت، هشت ده­تا راوی نقل کردند ديگر، آن وقت بايد يک تکه­هايش را يک راوی نقل بکند يک تکه­هايش را مثلاً يونس عن فلان عن ابی عبدالله يا يکی ديگر عن ابی عبدالله نداريم مشکل است،

س: يک جاهايي بايد بالاخره آمده باشد

ج: نه تعبير غير واحد آخر خيلی عجيب است

س: لا اقل در دو روايت،

ج: دو سه نفر لا اقل نقل کرده باشند ديگر

س: آدرس روايت هم جلد سه کافی است صفحه هشتاد و چهار

ج: می­دانم در اين جلد سه مرحوم کلينی دوتا روايت از يونس دارد آقايون توجه نکردند، يکش طويله است يکی قصيره، قصيره­اش از اسماعيل ابن مرار نقل می­کند طويله­اش از محمد ابن عيسی و

س: غير طويله هم ارجاع می­دهد باب جامع فی الحائض و المستحاضه

ج: خيلی هم جامع است از اجمع روايات و البته ايشان ننوشتند آقايون ديگر هم توجه نکردند، احمد ابن حنبل هم عيناً همين مطلب را گفته، در کتاب مغنی، دقيقاً اين مطلب همين سه­تا و پيغمبر سه­تا سنت داشتند و سنت اول، خيلی عجيب است اين مطلب خيلی عجيب بود همين مطلب،

س: همين تفصيل را

ج: همين تفصيل سه­تا و پيغمبر سه­تا خيلی آن­هم حدود يک صفحه، يک صفحه و نيم، آن هم مفصل همين حالا من ديگر وارد آن بحث نشوم چون طولانی می­شود خيلی از مبحث ما خارج می­شود، ما می­خواستيم وارد بحث،

س: فقط جسارتاً در اين کافی که الآن چاپ شده از صفحه هشتاد و سه که شروع می­شود صفحه هشتاد و هشت تمام می­شود، شش صفحه،

س: سندش را يکبار ديگر بخوان

ج: همان ديگر علی ابن ابراهيم محمد ابن عيسی عن غير واحد، عن يونس عن غير واحد عن ابی عبدالله،

س: و عينش هم رسول­الله خدا می­فرمايد

ج: مفرداتش در ما نيامده، اين را در مغنی ابن قدامه هم نقل می­کند ظاهراً از ابی­عبدالله که مرادش احمد ابن حنبل است نه ابی­عبدالله ما حالا اين دوتا ابی­عبدالله خدا نکند،

س:

34: 65

ج: خدا نکند اين مطلب باشد اين باشد خيلی فضاحت است ديگر آن ابی عبدالله احمد ابن حنبل است که آن دفعه هم عرض کردم،

س: غير واحد من اهل سنت

ج: حالا

س: نه اين­که هردوش ابی عبدالله است احتمال دارد

ج: غرض البته اين را هم مغنی ابی عبدالله آورده يا نه؟

س: خصوصاً

ج: اما اگر مغنی همين سه قسم را عين همين سه قسم را نقل کرده، همله بنت جهش و فلان و اين طور بود و بعد آن يکی ديگر، اسم­های اين­ها را برده، پيغمبر سه­تا سنت در باب اين­ها را عيناً آورده در کتاب مرحوم کلينی از قول يونس

س: هيچ کسی هم نقل نکرده غير از ايشان،

ج: الآن مفرداتش نه،

س: خيلی عجيب است

ج: بله باز مال اين ور است، تقطيع

س:

12: 66

از آن ور اشتباه گرفته

ج: حالا ديگر حالا، شما سريعاً بفرماييد فی النفس شئ، حالا اين هم مسأله به اصطلاح، نکته سومی بود که در باب تقطيع بود.

نکته چهارمی که در باب تقطيع هست، خوب عنايت بفرماييد اين تقطيع عرض کردم يک تقطيع در مصادر اوليه اوليه است که آن الآن خيلی مشکل است مثلاً در کتاب خود فرض کنيم مثلاً معاوية ابن عمار يا کتاب عمارساباطی می­توانيم شواهدی پيدا کنيم اما مشکل است، تقطيع دوم در مصادری به اصطلاح متوسطه که به اصطلاح ما بهش می­گوييم مجامع حديثی مثل کافی و فقيه و مثلاً تهذيب و استبصار آن را هم داريم ما آن نيستاً آسانتر است مشکل ندارد، تقطيع سوم در مصادر متأخر است مثل وسائل و بحار و اين­ها اين ديگر خيلی آسان است چون مصادر اوليه را آوردند خيلی شناختش آسان است يعنی خيلی مشکل ندارد اين نکته چهارم.

س: قبل از آن­که نکته ديگر را بگوييد من يک سؤالی دارم و آن اين­که اگر راوی در جايي خودش بگويد که طرف فراموش کرده، مثل نسی ابن ابوعمير الخامسه مثلاً آيا اين هم جزء تقطيع حساب می­شود

ج: نه ديگر فراموش کرده، مثل همان که گفتيم اشتباه کرده ننوشته، نکته چهارم شد، نمی­دانم پنجم شد نمی­دانم چندم شد، در کتبی که ما الآن داريم در کتب اربعه که تقطيعش مثلاً آسانتر است تقطيع نسبياً در کتاب کافی و فقيه زيادتر است سرش هم اين است که کافی و فقيه برخوردشان گزينشی است ممکن است يک روايت طويل بوده، نصفش را قبول داشتند آوردند، نصفش را نياوردند تقطيع در اين دوتا کتاب بيشتر است،

س: همين همين جور داشته باش آنهايي که قبول نداشتند نياوردند

ج: بله نداشتند نياوردند مثل صدوق مثلاً اين،

س: می­تواند اين کار را بکند؟

ج: بله اشکال ندارد

س: معارض داشته قبول نکرده

ج: يا معارض داشته

س: ديروز گفتيم اين نمی­شود اين تقطيع

ج: نه اشتباه نه، قيد را نمی­شود برداشت نه يک کلام را به کامل برداشته، ببينيد روايت عمرو ابن حنظله، يک روايت عمرو ابن حنظله است که اتفاق علی عدلين يعنی قاضی تحکيم، يک روايت به ما می­گويد جعلته حاکماً اين را قبول نکرده حاکم، آن يکش را قبول کرد، يک حکم

س: دو تا روايت باشد

ج: با دوتا لذا هم دوتا آورده

س: ظاهرش يک روايت است اما ما در واقعش پنج­تا روايتش کرديم چهارتا کرديم

ج: نه آن يکی ديگر آن تقطيع فهرستی است،

س: نه نه اين حتماً راوی بايد دوتا داشته

ج: نه نه تقطيع روايي يا

س: و الا نمی­تواند

ج: نمی­خواهد از راوی واحد باشد اين صدرش را قبول نکرده چون معارض دارد،

س: اين خيانت در نقل نيست

ج: نه همان مقداری که سند هم همان سند، همان مشکل ندارد که ذيلش بقيه­اش مثل هم است، آن مقدار و لذا عرض کرديم همين روايت کلينی را دقت کنيد، همين روايت عمرو ابن حنظله را کلينی در باب قضاء آورده ذيلش را نياورده، چرا؟ حاجت نداشته، آن برای تبويب است

س: آن اشکال ندارد آن را خب

ج: مرحوم صدوق بر عکس صدرش را نياورده آن به خاطر حجيت است گاهی به خاطر تبويب است گاهی به خاطر حجيت، آن وقت چون اين دو کتاب گزينشی هستند مثلاً مرحوم کلينی همين روايت فضيل را صدرش را آورده آنجايي که اذا اقرّ بالسرقه مره واحده نياورده چون قبول نداشته و ليکن يک کلام کامل است يک حکم کامل است قيد نيست،

س: در يک روايت

ج: ولو در يک روايت باشد

س: خيانت نيست؟

ج: نه خيانت نيست نه،

س: اين قيد و اين­ها

ج: چون اين يک حکم است اين يک حکم است دوتا حکم جداگانه هستند ربطی بهم ندارند دقت کرديد

س: مثل

40: 69

نصف حديث

ج: بله خب، نه آن

س: آن فرق می­کند

ج: عين همان است ديگر هيچ فرق نمی­کند اين­جا فقط چرا چون تقطيع­شان بيشتر يک مقدار به خاطر تبويب است، يک مقدار هم به خاطر مثلاً و من يکتبها فانه عاصم اين روايت واحده است کلينی نصفش را در يک باب آورده مناسب، يک باب اداء شهادت است يک باب کتمان شهادت، همان سند،

س: ببينيد منبری نمی­گويد از باب تبويب است اين مقدارش لازم است ولی آنی که ما الآن بحث می­کنيم می­گوييم چون قبول نداشت نياورده،

ج: خب همين ديگر قبول نداشته اشکال ندارد، عرض کردم اهل سنت بيشتر تقطيع را روی تبويب برده­اند، اما روی حجيت الآن اما بين ما در حجيت هم هست، اما شيخ طوسی چون طبيعتش اين است که کل روايت را می­آورد تقطيعش نسبتاً کم است اگر جايي هم تقطيع کرده بر حسب مصدر است، مثلاً همين روايت فضيل را يک جا سه قسمش را نقل کرده يک­جا فقط قسم وسطش را نقل کرده، در دوجای تهذيب هم هست نه در يک جاي تهذيب،

س: ما می­گوييم يکدانه روايت است، بقيه علماء بالاتفاق اين را می­گويد صحيحه الاخری

ج: نيست خب، هست در روايت مفضل، در وسط هست عيناً هست خب، دست ما نيست که ما بگوييم چيزی نيست که ما بگوييم، پس دقت بکنيد ما در مصادر اوليه­مان يعنی فعلاً مجامع متوسطه اسمش را بگذاريم انصافاً در کافی و فقيه نسبياً تقطيع بيشتر است چون دو کتاب گزينشی هستند تقطيعی که مبتنی است بر اساس حجيت، البته بعض تقطيع­ها مبتنی است بر تبويب اما در کتاب تهذيب اين نکته نيست بيشتر اگر باشد نکته تبويب است چون حديث را کامل می­آورد بعد می­گويد اين­جايش را قبول نداريم اين قسمتی که آمده قبول نداريم شرح می­دهد نکته را بيان می­کند، اما مرحوم کلينی و صدوق شرح نمی­دهند اختيار خود، به قول عرب­ها خيارات کتاب، ما به فارسی می­گوييم گزينش، گزينه­های ايشان اين است يا خيارات خيارات ايشان کتابی که روی خيارات باشد تقطيع می­کند آن قسمتی که قبول دارد می­آورد آن قسمتی که قبول ندارد نمی­آورد پس در بين مصادر اوليه ما، مجامع اوليه ما تقطيع در اين دو کتاب بيشتر است در آن دو کتاب کمتر است مگر برای تبويب يا در يک­جا مصدر اصلی خودش يک تکه آمده ورداشته همان را نقل کرده اين کار را شيخ می­کند از اين کارها شيخ دارد رحمه الله.

و اما نکته بعدی، در همين نکته و اما تقطيع در مصادر متأخر ما يعنی وافی انصافاً مربوط می­شود به اين­که به اصطلاح ابواب را و احاديث باب را مفصل بياورد يا همچون اندازه­ای خاص بياورد مرحوم صاحب بحار ابوابش خيلی طولانی است، گاهی صدتا، صد و سی­تا گاهی روايت دارد در يک باب، در اين مشرعه بحار آن آقا خدا رحمتش کند فقط کرد، گاهی همه را الغاء کرده، همه را گفته ضعيف،

38: 72

گفته ضعيف و اين کار در وسائل من اصلاً يادم نمی­آيد در وسائل در باب احتياط، در اول قضاء شصت و هفت­تا آورده، به نظرم خيلی کم می­شود اين عدد سنگين هم بيايد، در حجيت خبر هم به نظرم چهل، پنجا­تا شصت­تا شايد آورده، آقای بروجردی به نظرم در حجيت خبر صد و ده­تا، صد و بيست­تا آورده در باب حجيت، در مقدمات يک ابواب طولانی اگر باشد، اگر ابوابش طولانی باشد عادتاً تقطيع کمتر می­شود اما اگر مثلاً فرض کنيد مثلاً فرض کنيد در بحار می­آيد مثلاً می­گويد کتاب الحيض بخواهد کل روايات حيض را بياورد تقطيع کمتر می­شود صاحب وسائل همان مقدار روايت را در بيست باب می­آورد می­آيد روی فتوی، لذا خواهی نخواهی تقطيع بيشتر می­شود، روشن شد در بحار تقطيع کمتر است، در وافی يک مقدار شايد بيشتر باشد بيش از همه­شان وسائل است،

س: چون بر مبنی مسأله

ج: مسأله مسأله آقای بروجردی هم متأثر به وسائل شده، در جامع الاحاديث اين نکته را گرفتند که ما تقطيع را کم بکنيم مرادش هم تقطيع وسائل است اشتباه نشود، در اين مجموعه ما آنی که بيشتر الآن تقطيع دارد تقطيع وسائل است دقت کرديد آقای بروجردی هم رفته روی تقطيع وسائل حالا ما ممکن است در يک نظر عمومی اصلاً کل بحث را عوض کنيم، ظاهر بحث را عوض کنيم اين حديث را با آن باب ديگرش اين اصلاً ارجاعات بدهيم حديث

4: 74

را اصلاً راه کلاً کما اين­که الآن معلوم شد اين هم نکته چندم شد؟ پنجم شد من يادم می­رود

س: عذر می­خواهم اين­جا چون

ج: اين نکته را خوب دقت کنيد که مجامع ما

س: در آنجايي که قسمت از روايت را به هر دليل فنی قبول ندارد و می­آيد می­گويد مثلاً زراره اين چنين گفته، آيا اين کذب نيست که بيايد بگويد چون من قبول نداشتم به خاطر معارض اين روايت را نصفه نيمه نقل کردم و گفتم زراره اين را گفته دروغ نيست؟

ج: نه،

س: خطيب در عبارتش کذب دانسته

ج: بی­خود گفته، نمی­دانم شوخی کرده، اين راجع به اين، بخشی آخرين نکته چندم نکته ششم شد

س: تقطيع­های نوادر را فرموديد نوادر الحکمه را

ج: بله آقا؟

س: نکته پنجم

ج: پنجم شد، نکته پنجم،

س: ششم

ج: ششم

س: اين آقای فاضل را باز ما اسم برديم بهش گفتم علماء گفتند کنز بعضی­ها گفتند اسراف است و اين­ها، بعض العلماء بی­خود گفتند،

س: شما فرموديد که يادآوری کنيد، که وضعيت تقطيع در نوادر الحکمه اين را هم بفرماييد

ج: بله، نه ديگر همين­جا، آن وقت نکته آخر يا حالا ششم يا پنجم عددش از دست من در رفته اين است که در مصادر اوليه ما آنهايي که تقريباً جنبه کتاب­هايش سالم بوده تقطيع*­ها* فهرستی است، آن ديگر هيچ مشکل ندارد مثلاً کتاب حريز يک عبارتش را برداشتند آن مثلاً از کتاب حريز چهارتا سؤال در صلات دارد مثلاً شيخ کلينی سه­تايش را آورده شيخ طوسی هر چهارتا را آورده، کتاب الحج معاوية ابن عمار نسبتاً تقطيع دارد اين کتاب اشعثيات که به احتمال قوی همان کتاب سکونی باشد اگر کتاب سکونی باشد تقطيعش زياد است، به اين معنی که مقدار زيادی از اشعثيات را نياوردند، چون مخالف با فتوای اصحاب است، در سکونی که الآن اصحاب ما نقل می­کنند در اشعثيات نيست، يعنی در سکونی نيست، ما گاهی اصلاً يک عبارت اگر عرض کردم عرض کردم اگر کتاب اشعثيات مرحوم حاجی نوری ديده که اين کتاب اشعثيات با کتاب سکونی خيلی تطابق دارد لذا ايشان احتمال دارد که امام در آن مجلسی که احاديث را فرمودند هم موسی ابن جعفر حاضر بودند هم سکونی چون اشعثيات بر می­گردد موسی ابن جعفر عن ابيه، عرض کردم حالا بحث ايشان چون ما هم که می­گوييم حدسی است ايشان هم، من به ذهنم می­آيد اين نيست چون پسر موسی ابن جعفر سلام الله عليه به نام اسماعيل ايشان می­آيد به از مدينه به مصر که اين­ها ظاهراً احتمالاً زيربنای حرکت اسماعيلی­ها در مصر باشد پسر ايشان هم اسمش موسی است، اين دوتا اين را آوردند و از اسماعيل در مدينه حديث نقل نشده يعنی اسماعيل تا در مدينه بود تا مسلماً سال دويست و ده يعنی نزديک بيست و هفت سال بعد از پدرشان، چون موسی ابن جعفر سال صد و هشتاد و سه شهادت ايشان است ايشان تا دويست و ده که نماز خواند به امر حضرت رضا بر صفوان در مدينه بوده هيچ کتاب علمی از ايشان، حديث از ايشان نقل نشده، و لذا اين احتمال را دادند که ايشان در مصر چشم را دور ديده کتاب سکونی را نقل کرده چون کتاب سکونی هم عن سکونی عن ابی­عبدالله بوده ايشان هم از همين راه پدرش از ابی­عبدالله من به ذهنم می­آيد که اين کتاب و لذا کتاب سکونی که توسط ابراهيم ابن هاشم مشهور می­شود مقدار زيادش را حذف می­کنند اصولاً يک شرحی دارند راجع به کتاب سکونی، بعد خود شيخ طوسی هم می­گويد می­گويد رواياتی را از اين کتاب نقل می­کنند که مخالف اصحاب نباشد موافق با و لم يعرف قول من اصحابنا بخلافه، نه مخالف روايات اصحاب باشد و نه قولی به خلافش باشد ايشان در سکونی اين را می­گويد و اما روايات المخالفين اذا لم يکن لهم رواية عند اصحابنا مخالفش يا قول لم يعرف در عده می­خواهی بياور، عده شيخ طوسی، لم يعرف قول لاصحابنا يعنی معلوم می­شود يک پالايشی در قرن سوم در به اصطلاح در قم شده، توسط ابراهيم ابن هاشم چون عرض کرديم متونی که سکونی نقل می­کند منفرد است خيلی کم متنی دارد که ديگران نقل کرده باشد بعد نوفلی است اين هم منفرد است، بعد ابراهيم ابن هاشم است از ابراهيم منتشر می­شود ايشان که می­آورد قم منتشر يعنی کاملاً واضح است، حالا اين سرّ اشتهارش چه بوده؟ ظاهراً سر اشتهار چون شيخ هم در عده می­گويد يعنی بين کلام شيخ و بين عملی که ابراهيم، صد و هشتاد سال، صد و پنجاه سال فاصله است ظاهراً يک ارتکازی بين اصحاب پيدا می­شود که اين روايت را به اصطلاح قبول می­کنند چرا؟ چون در قمی­ها مبنای کلی­شان اين بود که به قياس عمل نکنند به اجتهاد عمل نکنند، در هر مسأله­ای روايت پيدا بکنند روايت مقدم است، آمدند روايت سکونی را تلخيص کردند رواياتی که معارض از شيعه ندارد دو رواياتی که قول مخالف با شيعه با ندارد اين را انتخاب بکنند، لذا روايت سکونی چه شد؟ پالايش شد

س: شد تقطيع فهرستی

ج: درست شد اين تقطيع فهرستی شد به قول شما بعدها در سال سه صد و چهارده اين سهل ابن احمد ديباجی طريق دارد که صد و چهارده يعنی خيلی عجيب است دويست و نود و هفت اسماعيلی­ها در مصر آمدند يعنی چيزی در حدود هفده سال بعد از دولت اسماعيلی­ها اين کتاب را ايشان از موسی پسر اسماعيل اسماعيل پسر موسی ابن جعفر نقل می­کند روشن شد و اين کتاب بغداد می­آيد بغدادی­ها قبول نمی­کنند من آنجا توضيح دادم، سرش اين بوده ديدند اين کتاب سکونی است مقدارش را حذف کردند ديگر چرا قبول بکنند، يک­جا شيخ دارد که کتاب سکونی، اشعثيات الا ماکان فيه روايات شاذه، يک جايش است حالا من فراموش کردم کجاي شيخ، چون بحثش را کردم الآن يادم رفته که اين­ کجای شيخ نوشته، لذا کتاب اشعثيات همان کتاب سکونی است ليکن تقطيع شده تقطيع فهرستی يعنی کتاب سکونی که پيش اصحاب ما بوده تقطيع فهرستی شده، و فعلاً هم، اما کتاب اشعثيات احتمالاً کتاب سکونی، مثلاً شما نگاه جامع الاحاديث باب بيع را نگاه کنيد ابواب بيعش را يک حديث خيلی مفصل هفت هشت سطر است در انواع سحت، اصلاً در طروق سکونی برای ما نيامده، هيچ طريق ديگر هم نيامده، منحصر به اشعثيات است اشعثيات هم سندش واحد است، عن موسی عن اسماعيل عن ابيه موسی ابن جعفر عن الصادق الی آخره عن اميرالمؤمنين روايت قشنگی هم هست، بياوريد خيلی روايتی، خيلی هم روايت لطيفی است احتمالی که ما می­دهيم در روايات سکونی بوده چون مطابقش نديدند حذفش کردند، اما در اشعثيات آمده به هر حال کتاب­های که ما الآن درش تقطيع نسبتاً زياد ديديم يکی خود کتاب حريز است البته اين تقطيع کتاب حريز بيشتر به کلينی و صدوق می­خورد چون اين­که کتاب حريز بعينه پيش شيخ طوسی باشد خيلی واضح نيست اين­که پيش ايشان باشد واضح نيست اما پيش کتاب حج معاويه ابن اين­های که کتابی داشته تقطيع درش متعارف بوده، کتاب­های که ما در آن زمان مثل کتاب سکونی بوده مثل کتاب معاوية ابن عمار، کتاب الحج معاويه بوده مثل همين کتاب فرض کنيد حريز، کتاب حريز نسبتاً تقطيعش زياد است اين مشکل کتاب حريز هست، مشکل نيست يعنی مقداری که ازش قبول داشتند،

س: سند اشعثيات مشکل ندارد اسماعيل

ج: ظاهرش اين است هردو را توثيق کردند هم موسی هم اسماعيل را آقای خويي اشکالش در آن روايتی که می­گويد اقامة الحدود الامام اين است که مرحوم شيخ طوسی، مرحوم نجاشی وقتی کتاب اشعثيات را نام می­برد کتاب التفسير نقل نمی­کند، اين روايت الآن در کتاب التفسير اشعثيات آمده لذا اشکال آقای خويي اين است که ايشان از يک به اصطلاح نسخه­ای را که داده درش اين کتاب التفسير نيست آقای خوانساری هم جواب دادند در جامع المدارک احتمالاً مثلاً بوده، حالا نجاشی طريق بهش نداشته اين معنا نمی­شود که نبوده ديگر حالا شرح اين مطلب کتاب اشعثيات از حدود سال­های سه صد و خرده­ای به بغداد آمد بين اصحاب مورد قبول نشد، حدود سال­های پانصد و خرده­ای يا اوائل ششصد توسط آن سيد راوندی نه قطب، سيدفضل الله راوندی توسط ايشان به اسم النوادر الآن چاپ کرده، اين همان اشعثيات است به اسم نوادر باز بين اصحاب قبول نشد روش اعتماد نکردند تا سال هزار و دويست و هفتاد و هشت، هشتاد و هفت يک نسخه از هند آوردند که همين نسخه است اين را مرحوم حاجی نوری ازش نقل کرده مشهور شد آقای بروجردی هم چاپش کردند بعد از حاجی نوری، روشن شد الآن ديگر ازش نقل می­کنند، اين هم تاريخ اشعثيات اجمال تاريخش، يکی يکی شرح­هايي خصوص، از اين کتاب ظاهراً کتاب سکونی است تقطيع شده سکونی از اين کتاب، البته بهترين دليل ما بر اين مطلب هم اين است که دعائم الاسلام نقل می­کند هم در کتاب اشعثيات موجود است هم بعضی­هايش در کتاب سکونی، که اين کاملاً واضح است که اين کتاب، چون دعائم الاسلام فاصله­اش با اشعثيات هشت سال نه سال است، اشعثيات يا سه صد و پنجاه و دو است، پنجاه و يک است پنجاه و سه است، دعائم الاسلام شصت و يک، شصت و دو است هفت هشت سال با همديگر فاصله دارند،

س:

39: 83

ج: و نقل، بله همان سنه وفاتشان خيلی نزديک است و کاملاً مطلب واضح است پس بنابراين آن روايت سحت را نياوردی،

س: السحت

ج: السحت، خيلی طولانی است قشنگ هم هست، الفاظ عجيب و غريب هم دارد حالا آن روايت اصلاً متنش هم نمی­خورد که آخر اصحاب ما هم مثلاً فروتون فروتون خيلی عجيب و غريب است و الفروتون يک الفاظ غريبه­ای دارد همين روايت سحت، حدود هفت، هشت سطر است شايد نه سطر است در جامع الاحاديث آمده همان اوائل بيع به نظرم در ابواب

س: بزن فروت

ج: نه بزند همان سحت، سحت را بزند باب سحت ماورد فی انواع السحت، اين روايت سکونی از همه، هيچ کدام روايات ديگر هم اين طور ندارد اين روايت اشعثيات از همه اعم است جای ديگر هم نداريم کس ديگر هم نداريم، اما من در تقطيع را در روايت حريز ديدم معاويه ابن عمار ديدم، زياد است در اين مصادر اوليه، اينها هم بيشتر تقطيع­شان تقطيع فهرستی است، تقطيع حجتی در روايت ديگر هم هست، مثلاً همين روايت فضيل که الآن خوانديم انصافاً متن يکی است اين طور نيست که فهرستی باشد انصافاً متن يکی است می­گويد حقوق الناس اين است و حقوق الله اين است در حقوق الله اين طور است و واضح است که متن يکی است ليکن مرحوم کلينی قسمت وسط را انداخته حذف کرده، پس مرحوم شيخ طوسی وسط را آورده فرقش فقط در همين است اين هم راجع به،

س: از خود کلينی هستش ديگر علی ابن ابراهيم عن ابيه عن نوفلی عن السکونی عن ابی­عبدالله عليه السلام السحت ثمن الميته و ثمن الکلب و ثمن الخمر

ج: اين را که من بلد بودم که اين قدر خيلی بحث نمی­خواست بعدش دنبال در جامع الاحاديث چون در وسائل هم نيامده،

س: نقل کجايش را؟

ج: آخرين حديث باب است تقريباً

س: جامع الاحاديث آخر بحث

ج: در همين باب باب سحت،

س: اين باب جامع الاحاديث

ج: در اين باب ما داريم و السحت انواع کثيره منها اجور القضات اين طور داريم ما داريم چندتا روايت داريم اما با اين تفصيل منحصر است با اين، اين را شما بياوريد همان جامع الاحاديث بابی که به نظرم باب ده باشد.

س: باب ماورد فی انواع السحت

ج: آخرهايش ديگر

س: صفحه صد و شصت و هفت

ج: آخرهايش که دوتا حديث به آخر، يک آخرين حديث هم نوشته الاشعثيات يا جعفريات، نه در کتاب ايضاح دعائم الاسلام تصريح می­کند به اسم کتاب، اسمش را هم گذاشت کتب الجعفريه، بعض جهات

س: جعفريات بله

ج: الجعفريات

س: باسناده عن علی ابن ابی طالب قال من السحت ثمن الميته و ثمن اللقاح و

8: 86

کسب الحجام و اجر الغائن و اجر القفيز و اجر الفرتون

ج: فرتون

س: و الميزان الا قفيزاً يُکيله صاحبه

ج: يَکيله

س: يَکيله صاحب او ميزاناً يزن به صاحبه

س: اين از جامع الاحاديث است

ج: بله جامع، خيلی عجيب است اصلاً جای ديگر ما اين را نداريم فرتون و اين جور چيزها فقط در همين يکی آمده و می­خورد که روايت روايت عجيب و غريبی باشد بله بخوانيد

س: ثمن السطرنج و ثمن النرد

ج: ثمن چه؟

س: نرد

ج: نه قبلش

س: شطرنج

ج: شطرنج،

س: ثمن القرد و جلود السباع و جلود الميته قبل ان

45: 86

و ثمن الکلب و اجر الشرطی

ج: شُرطی

س: سربازها

ج: پليس پليس

س: لايعدک، لا الا باجر

ج: لا يعنی پليسی که می­گويد من به پول می­گيرم به کارت می­رسم

س: آن موقع شُرطی نمی­گفتند،

ج: چرا کان شرطياً

س: شرطة الخميس داريم

ج: زياد

س: شرطة الخميس

ج: نه اصلاً لفظش بود، لاينال الا من کان عشاراً او شرطياً دارد که، فی هذه الساعه لم

18: 87

چرا داريم بفرماييد، يعنی شرطی که می­گويد آقا من پول می­گيرم کارت را انجام می­دهم پليس که می­گويد پول می­گيرم اين هم سحت است

س: و اجر صاحب السجن و اجر القافی و ثمن الخنزير و اجر الساحر و اجر الحاسب بينهم لا يحسب الا باجر

ج: يعنی می­آيد می­گويد من بين­تان انجام می­دهم محاسبه می­کنم برايتان پول می­گيرم يکی از رفقاء مشهد گفت يک چيز بود حکمی بود دادگاه کرده بوديم نمی­توانستيم بخوانيم برديم پيش يکی از اين دفترها گفت سی هزار تومن می­گيرم تا برايتان بخوانم اين چه است اصلاً؟ دفتر وکالت بفرماييد اما خيلی تعبير عجيبی است در هيچ روايتی اين تعبير را نداريم خيلی عجيب است اين روايت به اين طولانی اگر واقعاً در اصل بوده خيلی عجيب است و اين يکی از شواهد می­شود برای اين­که شايد کتاب خيلی يک جوری بوده، فرتون که چيز عجيب و غريبی است فرتون من فکر می­کنم در مصر بوده شايد

س: معنايش چه است؟

ج: نمی­دانم من خودم هم نمی­دانم، حايشه­اش يک چيزی نوشته فروتون، شايد همينی که الآن می­گويند چه بهش می­گويند از اين ترازوهای که اجساس سنگين را وزن می­کند باسکول مثلاً شبيه باسکول مثلاً نمی­دانم حالا فرتون چه است؟ غرض اين آقا خلاصه بحث ما ديگر امشب بحث تقطيع را با فوائدش با نکاتش تمام شد می­خواستيم امشب بحث مدرج را بگوييم که فردا ديگر خسته هم شديم شما هم خسته شديد، گفت قاعده اين است که متکلم هر مقدار خسته می­شود شنونده بيش از آن خسته می­شود،

س: يکی از سفارشات حضرت خضر و حضرت موسی هست که

ج: زياد، بله خاموش کن.